

# شوقِ کعبہ

دل نوشتہ ہایکے از یک عمرہ طلبگے

حمید وحیدکے

تابستان ۸۶

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مقدمه یا مؤخره

نمی دانم می دانید بسیاری از مقدمه ها در واقع مؤخره اند یا نه؟!

بله از نظر ترتیب و چینش مطالب یک نوشته، جای مقدمه همیشه خدا اوّل مطلب است اما در نوشتن و تحریر، آن هم در سفرنامه نویسی معمولاً مقدمه را آخر کار می نویسند و این یعنی دیر آمده و زود می خواهد برود!

مقدمه نوشته ناچیزما نیز از این قاعده مستثنی نیست . اکنون که قلمم سفره دلش را برای سپیدای کاغذ باز کرده و می خواهد مثلاً مقدمه ای برای این سفرنامه یا بهتر بگویم لقمه نویسی های سفر بنویسد حدود یک ماه از آن رؤیای شیرین می گذرد رؤیایی که اسمش سفر کوتاه "عمره" بود اما به اندازه عمری لذت بخش و شیرین ، سفری که در آن دلم را جایی جا گذاشتم و پس از برگشتن هر چقدر سراغش را لابه لای دلخوشی هایم گرفتم آن را نیافتم و هنوز هم روزهایم با مرور خاطرات رؤیایی این سفر پر از نور حضور محبوب می شود .

سفری که قبل از رفتن گمان داری برای برآورده شدن آرزوی دیرینه ات عازم آن هستی اما وقتی برمی گردی می فهمی چقدر اشتباه کردی ، تازه آرزو به دل شده ای و در واقع آتش اشتیاق دلت برای دیدن خانه و صاحب خانه را شعله ور تر کرده ای .

تشنه سوز شنیده اید ؟

قدری خنکای آب را در کویر دنیا به لب های خشک دلت رسانده اند و زود برگشته ای و چقدر چشمانت به دست رحمت کریم است تا بار دیگر دعوت نامه ای برایت بفرستند که آقا ..... شما!..... بفرمایید ! .....

آنچه در این مجموعه گرد آمده بیشتر تراوشات یا بهتر بگویم "ترشحات!" گاه و بیگاه قلم است که البته بیشتر به نیت دل خود نگاشته بودم تا چشم و گوش دیگران .

بعد ها که مطالب را مرور می کردم دیدم بیشتر شبیه کشکول دراویش است تا سفرنامه ، کشکولی که در آن همه چیز یافت می شود از مباحثات طلبگی و مناظرات پیش آمده با وهابی ها و نکات علمی علمایی محض گرفته تا توضیح اماکن و نکات قابل توجه در سفر و حتی بعضی وقتها انتقادی و

پیشنهادی ، مطالبی لقمه لقمه که شاید بتوان برخی از آنها را به چشم خوراند و شاید تر بتوان از برخی از آنها استفاده برد ( البته جویدن خوب شرط هضم کامل است و آن دیگر برعهده این دست و قلم نیست ! ) این را هم قبول دارم که بعضی از لقمه ها قدری بزرگ تر از یک ساندویچ با نان اضافه شده ولی خوب در آن موارد هم لابد نیاز بیشتر و گرسنگی شدیدتری احساس می شده !  
خدا قسمت همه کند این سفر را . خیلی با صفاست آن قدر که می ارزد بندگان خدا به هر طریق ممکن مقدماتش فراهم سازند و ناکام از دardنیا نروند !

برای ما هم خود کریمش درست کرد . گرچه ما از " من یتق الله " ها نبوده و نیستیم اما او از روی فضلش از " حیث لا نحتسب " این توفیق نصیبمان ساخت . الهی کرمت را صد هزار مرتبه شکر!  
کاروان ، کاروان ممتازین حوزه بود که برای اولین بار سازماندهی و تدارک دیده شده بود . هم سفرها همه اهل علم و البته اهل حال .

زمان سفر هم مصادف شده بود با نیمه شعبان و شادی شیعیان .  
همه مقدمات برای سفری توحیدی و لذتی روح افزا فراهم بود زمان و مکان و همراهان و صد البته لطف و کرم و فضل پروردگار کریم .

حوصله قلم زود سر می رود و زیاد با طولانی نوشتن میانه ای ندارد اما مقدمه جماعت باید شامل تشکرات هم باشد من کوچک نیز در همین جا این رسم به جا آورده ، از همه عزیزانی که در این سفر و نامه آن یاریم ساختند بسی تشکر می کنم . از مسئولین و دست اندرکاران دلسوز و فهیم حوزه که با ایجاد چنین زمینه ای کلی دعای خیرمان نثارشان شد تا زحمت کشان عزیز کاروانمان که به اسم زیبای " کریمه " مزین و به دختر موسی ابن جعفر فاطمه معصومه (سلام الله علیها) منتسب بود .  
و هرگز فراموش نخواهم کرد که این سفر را مدیون علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) هستم که رئوفانه دست کرمش همیشه بر سرمان بوده و هست.

\*\*\*

## انتظار پرواز

این سفر سراسر انتظار است. انتظاری شیرین که از مدتها قبل از سفر آغاز می شود و تا شب برگشتن که مثل گداهای سمج منتظر عنایتی در حرم می نشینی ادامه دارد، پس از تمام شدن سفر هم انتظار دیگری آغاز می شود انتظار برگشتن دوباره و توفیق مجدد. هنگام پرواز هم انتظار طولانی است انتظار پریدنی که برای ما یک صبح تا ظهر طول کشید.

بلیط مربوط به هواپیمای سعودی بود اما هواپیمای ماهان را سوار شدیم ساعت پرواز ۳ بود ۳ و ۴۰ دقیقه پرواز کردیم والبته صد هزار مرتبه شکر از ۱۸ ساعت و ۲۰ ساعت تاخیر خیلی بهتر بود ولی به هر حال نظم ما ایرانی ها ...

کنارم در هواپیما حاج آقای بود سبزواری که به نظر می رسید دفعه اول پروازش است البته آسمانی بود دائم به ابرها نگاه میکرد می گفت " سبحان الله. الله اکبر ببین چطور هزارها تن آب را بین زمین و هوا نگه داشته وبی سروصدا به این طرف و آن طرف می برد. " اهل معنا بود وبا صفا الحمدلله انشاءالله سفر توحیدی خواهد شد. " پیداست متن نامه زعنوان زندگی ". لحظه فرود هم خیلی توحال رفت " یارسول الله ... یارسول الله ... یازهرا ... " یک فرزندش قبل از تولد از دنیا رفته بود خودش می خندید و می گفت " رفته جا برای ما رزرو کنه " البته رزرو را با " ف " می گفت!

\*\*\*

## بغض ها

در اتوبوس به سمت هتل خوش صدایی روضه می خواند مکشوف و بی پرده رفقا هم وصل بودند و اصل و گریه و گریه و گریه و... اما وقتی اتوبوس از داخل زیرگذر خارج شد و مسئول گروه گفت رفقا دست راست بقیع است همه بغضها یک جا ترکید خیلی صدا داشت یک دنیا حق همه با هم بدون این که خوش صدایی روضه مکشوف بخواند " شنیدن کی بود مانند دیدن " این بقیع زیبا ترین روضه تصویری عالم است که برای سوزاندن دلت فقط کافی است تصویرش لحظه ای در قاب چشمان غمگینت نقش ببندد دیدن پنجره های وصل به آسمان این غریبستان دل را تا نزدیکیهای عرش خدا می رساند و آنجا هم همه ملائکه دل خون از این همه غربت روضه مدینه می خوانند.

\*\*\*

## دخیل

" قصر الدخیل " هتل بزرگی که محل برگزاری بسیاری از مراسم بعثه هم هست و بحمد الله در شارع علی ابن ابیطالب علیه السلام واقع شده ( این که گفتم الحمدلله را وقتی خوب می توان فهمید که اسم خیابانهای آنجا به گوشمان رسیده باشد خیابانهایی مثل " خالد ابن ولید " ، " عاص ابن وائل " و دیگران دیگری) اسمش یاد آور ذکر " دخیل یا ابا الفضل " است ! آسانسورش " مکشفه " بود یعنی صعود و هبوط خود را می دیدی و این خیلی ارزش است !

\*\*\*

## لیموترش

خدا نکند آدم پر توقع باشد امروز در سالن غذا خوری هتل شخصی در کنارم نشست بسیار عجیب . در چند دقیقه ای که مجاورتش قسمتم شده بود چندین توقع بر آورده نشده داشت و هزار نق و انتقاد ( گمان کنم این دو لفظ یه جورایی با هم هم خانواده هستند!) اول که سوپ می خواست بعد پیاز بعد می گفت گوشت گاو تو غذاست یا گوسفند!؟(البته با غرض و مرض ) آخر سر هم به یک بنده خدایی که لیموترش در دست داشت گفت از کجا آوردی؟! کجا میدن؟! (یعنی منم می خوام ) خوشم آمد طرف کم نیاورد وگفت: " از شیراز ... " همین و دیگر هیچ .

اعاذنا الله من شرور انفسنا

\*\*\*

## ازبقیع تا سامراء

وهابی ها خیلی خبیث اند و به همان مقدار یا کمی کمتر برخی ایرانی ها ساده اند . در بقیع حربه جدیدی برای منصرف کردن مردم از زیارت به کار می برند چند وهابی افغانی یا تاجیک که به فارسی مسلطند جملاتی در رد نظریات شیعه طوطی وار تکرار می کنند و برخی آیات قرآن را مستمسک قرار می دهند برای کوبیدن توسل و عرض حاجت به ائمه علیهم السلام ایرانی جماعت هم عصبانی شده به اصطلاح می خواهد از مبانی شیعه دفاع کند داد می شود و بیداد و همه محروم می شوند (خدایا داد ما از این بیداد گران بستان!)

البته خودمانیم بسیاری از این آقایان مدافع ارزشها را نفس اماره شان قلقلک می دهد که " برو خودی ! نشان بده ! ای ولی بشنو و صفایی ببر و الخ ... " شاهدهی براین مدعی این بود که دیدم در هتل هنگام غذا یکی داشت خاطرات مناظرات خود را با چه آب و تابی تعریف می کرد : می گفت : " تا این جمله را گفتم ایرانی ها همه صلوات فرستادند و کیف کردند و ... " بقیه اش را خودتان حدس بزنید واقعا هم خودشان و دیگران را از فیض زیارت محروم می کنند یکی نیست بگویند : اگر هم می خواهید " جدال بالٹی ہی احسن " کنید که این راهش نیست و اینجا جایش . اعصابم خیلی خرد شد آدمم پشت پنجره ها نشستم و به مظلومیتشان فکر کردم . ائمه بقیع "مظلوم" هستند ولی این سیل جمعیت زائران نمی گذارد " غریب " باشند نیمه شب ها هم که از بین الحرمین رد می شوی شیعه ها در هر گوشه تک تک و دوتا دوتا و دسته دسته زیارت عشق می خوانند . یادش به خیر قبل از این که حرم سامرا را خراب کنند چند شب آنجا ماندیم بعد از غروب دیگر در حرم کسی نبود طوری که شب ها از بی زائری درهای حرم را می بستند آن موقع با خودم فکر می کردم اگر به جای گنبد و بارگاه چند زائر می داشتند غربتشان کم رنگ تر بود... و حال که نه زائر دارند و نه بارگاه . قربان مظلومیت و غربت عسکرین یا بقیه الله آجرک الله

\*\*\*

## مباحثه

" احمد ابراهیمی " اهل اسفدان قائن ، هم ممتاز هم مبلغ نمونه هم هم اتاق بنده ! این نیز توفیق رفیق شفیق . اهل دقت است با هم زیاد در مورد خباثت میزبان هایمان صحبت می کنیم الان قرآن می خواند و هر چند دقیقه یک بار بحث جدیدی مطرح می کند . خاطره ای از یکی از رفقا گفت که از عالمی برای ازدواج ذکر خواسته او هم گفته آیه " ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ... " را به ضمیمه دعایی صد مرتبه بعد از نماز ظهر بخواند و ظاهرا عمل کرده بود .

الان هم بحث از دنیا رفتن یا زنده بودن حضرت عیسی علی نبینا وآله علیه السلام را مطرح نمود ( فکر می کنم به هر آیه ای که می رسد اختلاف اقوالش را ذکر می کند ) گفت آقای جوادی حفظه الله بر خلاف مشهور می گویند حضرت عیسی فوت کرده اند گفتم دیگرانی را نیز از علما می شناسم که این نظر را دارند دلیلشان هم " إذ قال الله یا عیسیٰ اینی متوفیک و رافعک الی " است و "توفی" اگر نگوییم صراحت حداقل ظهور در فوت ظاهری دارد در مورد "وما قتلوه وما صلبوه " هم می گویند

این آیه می فرماید در آن قضیه حضرت را به صلیب نکشیده اند اما این دلیل نمی شود ایشان هم چنان زنده باشند و بعدا فوت نکرده باشند در ضمن روایاتی که اشاره دارند به این مطلب که حضرت با امام عصر علیه السلام ظهور می نماید و در کنار ایشان اند نیز با این نکته مخالفتی ندارند چون برگشت ایشان را می توان از باب رجعت و حیات بعد از مرگ دانست و لزومی ندارد ایشان را حیّ بدانیم إنتهی کلامه رفع مقامه !!!

کلی بحث دیگر هم کردیم که شاید باز هم نوشتیم الان باید بروم جلسه توجیهی عصر گاهی !!!

\*\*\*

## خدا هست!

قبل از سفر شنیدم اگر سیم کارت مخابرات ایران درون تلفن همراه باشد به محض روشن کردن گوشی در کشور خارجی خود به خود رومینگ شده و هزینه ای را باید پردازی ( گر چه بعد ها فهمیدم هزینه رومینگ آن قدر ها که می گفتند هم نبود.) تدبیری اندیشیدم که این پول را زنده کنم و در حلق مخابرات نیزم گوشی را خاموش کرده و گفتم در عربستان یک سیم کارت اعتباری می خرم و هرگز و هرگز با سیم کارت ایرانی گوشی را روشن نمی کنم . اما هنگام خرید سیم کارت اعتباری در هتل سیم کارت اصلی در جابجایی سیم کارتها گم شد با توجه به توکل و توحید بالایی که دارم خیلی نگران شدم !!! و این نگرانی علت قانع کننده ای هم داشت :

پدرم چند وقت قبل در مراسم حج تمتع گوشی خود را با سیم کارتش گم کرده بود یک ایرانی شیر پاک یا یه خورده ناپاک خورده ای گوشی را برداشته و ظاهرا تمام اقوام و دوستان خود را از فیض صله رحم مخلصانه اش بهره مند کرده بود ( لابد کلی هم از او التماس دعا داشته اند!) خلاصه کلام، برای پدرمان قبض تلفنی آمد پدر درآور به سنگینی هشتصد و پنجاه هزار تومان که می شد با آن دو تا عمره ثبت نام کرد! هزینه پیامک دادن و پیام ستاندن حاجی دزد را ابوی متحمل شد و هنوز که هنوز است در پی یافتن این مصداق " فاقطعوا ایدیهما " یا حتی " ایدیهما و ارجلهما من خلاف " در راهروهای مخابرات و استخبارات و انتظامات! معطلند .

ما نیز خود را " ملة ایننا من قبل ... " می دیدیم و داشتیم برای جور کردن هشتصد و پنجاه هزار تومان راه کار می یافتیم که فهمیدیم سیم کارت را یک مشهدی شیر کاملا پاک خورده یافته پی گیرشدم و او را در اتاق ۱۳۵ ملاقات کردم بنده خدا بر خلاف ظاهرش انسان خوبی بود و مال حلال خور برای اینکه مطمئن شود سیم کارت مال من است گفت چند تا از اسامی ذخیره شده در سیم

کارت را بگو!! بله! او سیم کارت را روی گوشی خودش گذاشته بود و گوشی را روشن کرده بود یعنی دقیقا همان کاری که من برای اتفاق نیفتادنش این همه برنامه ریخته بودم فهمیدم خدای کریم باز هم خودش را به رخ بنده نفهمش می کشد می خواهد بگوید "العبد يدبر والله يقدر" یا به قول ظریفی "الله يدبر والله يقدر و العبد كمشك!"

عالم بزرگواری می گفت مرحوم زاهد رحمه الله روی منبر قسم می خورد آن هم قسم به حضرت عباس و می گفت: "مردم به حضرت عباس قسم خدا هست... خدا هست!!!" گفتم این سفر توحیدی است.

\*\*\*

## عرب زده

به توصیه هیأت پزشکی سازمان حج و عقل سلیم برای در امان ماندن از گرمای بی امان عربستان لباس روشن می پوشم (طبق گزارش صادقانه!!! مهماندار هواپیما ساعت ۶ بعد از ظهر دیروز دمای هوا ۴۱ درجه بود)

به همین خاطر مجبورم آنها را زود به زود بشویم پودر رختشویی اینجا هم مثل طرف های خودمان است با دو تفاوت یکی اینکه بجای "از اینجا باز کنید" روی سر قوطی نوشته "إفتحی من هنا" که ترجمه عربی همان عبارت خودمان است متنها خطاب با مؤنث است از این می توان فهمید که بین عرب ها فقط زن ها لباس می شویند به عبارت دیگر ایشان خیلی زن ذلیلند (زن هایشان ذلیلند!!!) فرق دیگر این بود که آنجایی را که نوشته بود "إفتحی" با یک فشار مختصر خیلی راحت باز می شد برعکس پودرهای خودمان که برای باز کردنشان یا باید شست بشکنند یا دست به دامان چاقو و تیغ و فرز و چرخ سنگ و ... شوی!

خداییش در کشورمان خیلی چیزهایی که باید محکم باشند مثل موتور و بدنه خودروها آبکی و شل اند و چیزهایی که باید راحت و روان باشند سفت اند مثل همین در پودرها یا بسته بندی ویفرها و بیسکویت ها که تا جلوی جمع آبروریزی نکنی واز دندانهایت استفاده نمایی باز بشو نیستند. حال حتما فکر می کنند ما عرب زده شده ایم (نسخه جدید غرب زده!) ولکن ... ول کن!

\*\*\*



## عمو عباس

ساعتم را با ساعت اینجا که نیم ساعت عقب تر است تنظیم نکرده ام گفتم بگذار مغزت کمی جمع و تفریق کار کند و در این دوری از درس و بحث خشک نشود! اینها را گفتم برای اینکه بگویم الان ساعت من ۱۰ دقیقه به ۲ صبح را نشان می دهد یعنی یک و ۲۰ دقیقه اینجا خوابم نمی برد و انگشتانم هوای بغل گرفتن قلم کرده اند (عجب استعاره بی ادبی ای!)

امشب رفتم پیش عمو عباس که به عنوان روحانی باکاروانی از کاشان آمده اند خیلی خوش گذشت هم صحبت های عمو را دوست دارم هم صحبت کردنش را عمو عباس جانباز هفتاد در صد است زیبا آنکه دست راستش جراحت برداشته ، با محبت است و با اخلاص ، حافظ قرآن هم هست چقدرش را نمی دانم ولی هست. هم خیلی قشنگ حرف میزند و هم حرفهای قشنگ .

گفتم: شما که روحانی کاروان هستید خیالتان راحت است دوباره زود برمی گردید ما بد بختها نگرانیم که " دگر بار کی شود قسمتمان دیدن یار " خندید و گفت: " معلوم نیست این طور که می گویی باشد " خاطره ای تعریف کرد زیبا از یکی از مدیرکاروان ها: " در سازمان حج بودم دیدم شخصی برای جابجا کردن زمان تشریفش خیلی التماس می کند هر چه چانه زد کارش جور نشد با خودم گفتم: ما که کارمان درست است مدیریم و هر وقت بخواهیم مشرف میشویم از لحظه گفتن این کلام گرهی به کارم افتاد که تا چند سال بعد از رفتن محروم شدم به گونه ای که به غلط کردن افتادم و با توسل و تضرع و عذر خواهی بالاخره دوباره توفیق دست داد بار دیگر به زیارت بیایم . "

پایان خاطره عمو عباس! " این سفر توحیدی است . صحبتهای زیبایی نیز از علماء نقل شد عمو می گفت: " به نظر من کیفیت سفر مهم است نه تعداد دفعات آن چه بسا کسی با یک سفر بار خود را می بندد و چه بسا دیگرانی که با وجود سفرهای متعدد هنوز هیچ اندر هیچ اند . " جمله ای از امام(رحمة الله) در راهروی هتل بود که همین اهمیت کیفیت سفر را بیان می کرد ایشان فرموده اند: " ما در مکه باشیم یا نباشیم دلمان در مکه و همراه ابراهیم(علیه السلام) است " خوش به حال آنان که دلشان حرم است و مزور به زیارتشان می رود. از واعظی با تقوا شنیدم که می گفت یکی از اولیاء خدا به حرم پیامبر صلوات الله علیه و آله مشرف شده بود نرسیده به ضریح شریف بخاطر خستگی و ازدحام جمعیت توقف کرده خطاب به حضرت عرض کرده بود: " تا اینجا را ما آمدیم از اینجا به بعدش با شما! " و دیده بود که حضرت خود به سمت ایشان آمده بودند و... .

عمو طرح جالبی که در کاروانشان پیاده کرده بود را برایم گفت و خواست که ما هم با رفقا اجرایش کنیم : " پیاده روی از مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) تا کوه احد به تأسی از حضرت مادر زهراى مرضیه (سلام الله علیها) " یا زهرا ...

\*\*\*

## فاطمه (سلام الله علیها) مادر همه امان است .

اگر در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) پشت ضریح به گونه ای بنشینی که ضریح در جهت قبله ات باشد قسمتی از ضریح را می بینی که بر اساس تاریخ منزل حضرت زهرا (سلام الله علیها) بوده است و طبق نظر اقوی و تایید شده به واسطه روایات معتبر قبر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیز در همانجاست ( در آداب زیارت حضرت نیز همینجا بهترین مکان برای زیارتشان ذکر شده است آنجا که می نشینی دوست داری تسبیح دلت را به دست بگیری و خدا مرتبه یک ذکر را تکرار کنی : " مادر ... مادر ... مادر ... مادر ... "

حضرت مادر من هم هست . نه ! سید نیستم ولی ایشان هم در معنا و هم در واقعیت مادرم محسوب میشوند در معنا که از همان باب " انا و علی ابوا هذه الامه " وقتی آنها پدر باشند بی هم مادر است . اما در واقعیت نیز چون در اجداد مادری خود گشته ام و یک جدّه سیده پیدا کرده ام که اتفاقاً ایمان و تقوایشان معروف بوده و همین برای اثبات نسب بین ما و حضرت کفایت می کند همانگونه که همه حضرات معصومین (علیهم السلام) از طریق مادر " ابن رسول الله " شده اند و هیچ کس از فقها در ثبوت نسب و محرمیت از طریق مادر شک نکرده است و البته بسیاری و شاید به تعبیر برخی علما قریب به اتفاق مردم ایران از این طریق فرزندند و محرم ایشان . بلی احکام سیادت مثل استحقاق خمس و ... جریان ندارد که آن را هم نمی خواهیم ما را فرزندی زهراى مرضیه کفایت دو جهان خواهد کرد ! ان شاء الله

گر مهر و ماه را به دو دستم دهد قضا  
یک ذره از محبت زهرا نمی دهم  
در سینه ام محبت زهرا و مرتضاست  
این سینه را به سینه سینا نمی دهم

\*\*\*

## مریضی قبل از اعمال

امروز یکشنبه ۸۶/۶/۴ دومین صبح را در مدینه گذراندیم کسالتی که از شب قبل از سفر دچار آن شدم (یا به تعبیر بهتر او دچار من شد!) هنوز در بدنم باقی مانده چیلرهای قوی و آب های خنک و بی مبالاتی خودم صحت مزاج را به تاخیر انداخته آنها البته شفاست! آن گونه روی بسته های آب معدنی هتل نوشته آبهای آبار علی (علیه السلام) است چاههایی که آبادی آنها منسوب به دست ید الله است. اصلا این هتل همه جوره ولایتی است اسمش که آدم را به یاد "دخیل یا ابا الفضل" می اندازد در خیابان علی ابن ابیطالب (علیه السلام) واقع شده آنها هم که ... در ضمن از هتل تا مسجد میتوان ۸ تا ۱۰ دقیقه پیاده طی کرد والبته مسیر از جوار بقیع مظلوم است. درباره مریضی میگفتم امروز به ابراهیمی گفتم: "روایتی به گوشم خورده که بیمار شدن حاجی پس از اعمال حج نشانه قبولی عمل است اگر بخواهیم منطقی حساب کنیم و عکس این قضیه را نیز صادق بدانیم پس مریضی قبل از اعمال هر آینه نشانه بطلان عمل است!!! تقبل الله اعمالنا

\*\*\*

## هر آینه

این "هر آینه" ای که در عبارت قبل به کار بردم تکیه کلام حاج آقای ظهیری حفظه الله بود که از اساتید دروس سطح حوزه اند و باصفا، با سواد و دارای طبعی لطیف و ذوقی سلیم. دو سالی که توفیق تدریس در دوره تابستانی نخبگان حوزه در جوار علی ابن موسی الرضا آلف التحیه و الثناء را داشتم خدمت ایشان نیز بودیم و البته از محضرشان بسی محظوظ می شدیم (آنقدر ایشان علمایی و مطمئن و خطابه وار صحبت می کنند که خاطره ایشان را هم که می نویسم من نیز دچار می شوم هر آینه بسی!) اینها را گفتم برای بیان این مطلب که امروز پس از نماز صبح در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) ایشان را دیدم در سجاده نشسته و به تلاوت کلام ربّ مشغول، کنارشان نشستم و وقتی به پایان صفحه رسیدند و چشم برای صفحه بعد بالا بردند فرصت غنیمت شمرده سلامی عرض کردم هر دو خیلی ذوق کردیم دیدارمان یاد آور خاطرات خوش مهمان نوازی های علی ابن موسی امام رئوف (علیه السلام) برایمان بود.

حاج آقای ظهیری فرمودند: به قول عربها "نزورکم هنا فی کل عام ان شاء الله" و عجب دعایی

کرد من نیز در تایید دعایشان گفتم " تسعا و تسعين مره ان شاء الله " ( این عدد را نه برای حصر در این مقدار که به جهت بیان تکثیر گفتم کما قیل فی سبع سموات و ... )

\*\*\*

## عرض خود می برک و...

در معماری جدید مسجد الحرام ظرافت و زیباییها و عظمت هایی است غیر قابل انکار و راست حسینی هم با وجدان کار کرده اند و حسابی، ولی در عین حال دشمنی خود را نیز نشان داده اند و کینه اشان را پنهان نداشته اند یک نمونه از مصادیق این امر از رونق انداختن ظاهر «قبة الخضراء» یا همان گنبد سبز حرم است . هم در ساخت مناره ها و هم در نورپردازی ها کاری کرده اند که به خیال خام خود جلوه گنبد زیبای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را کم کنند بگذریم از این که " عرض خود برده اند و زحمت ما داشته اند" اما قلب انسان از این همه جهالت و کینه و عداوت فشرده میشود . روی گنبد گرد و غبار فراوانی نشسته، ظاهرا حتی از شستشوی آن هم خودداری می کنند با این که حتی پشت چترهای متحرک حیاط را نیز حسابی برق می اندازند شنیده ام یکی از ائمه جمعه اشان قهر کرده !!! و گفته تا وقتی این گنبد را خراب نکنید من اینجا نماز نمی خوانم و تا آخر عمر دیگر نماز نخوانده تا به اولیائش پیوسته است .

نمی دانم چرا اینقدر کج فهمند واقعا ملاک شرک و ایمان را در این میدانند که قبری قبه داشته باشد یا نداشته باشد؟ سر بر مهر بگذاری یا بر فرش؟ آیا اگر کسی سر بر مهر بگذارد مهر بت او محسوب میشود ولی اگر بر فرش گذاشت فرش بت او نیست و این کار کفر و شرک محسوب نمی شود؟ اگر بتی هم باشد به نظر میرسد تربت سیدالشهداء به مراتب بهتر است از این فرشهای بد بوی زیر پاهای بد بوتر افتاده!

دوسال پیش که مشرف شده بودم طبق توصیه ها از مناظره و بحث فراری بودم ولی دو سه بار مجبور به دفاع شدم یک بار جایی بود که به روحانی سیدی اهانت کردند ( جریانش را بعداً می گویم) یک بار هم در کنا رکعبه وقتی لباسی را برای تبرک به دیواره کعبه زدیم و یکی از همینها جلو آمد و گفت : " شرک ... کفر ... حرام ... " به عربی و با ملایمت به او گفتم : " بوسیدن و تبرک و استلام سنگ اگر شرک و کفر است چرادر مورد حجرالاسود و رکن یمانی خودتان و بزرگترهایتان این کار را می کنید و اجازه می دهید ؟ سنگ سنگ است و بوسیدن بوسیدن ! گفت : " نه فرق می کند در مورد آنجا سنت از نبی رسیده " گفتم : " اگر بخواهی اینگونه حساب کنی حق نداری بر این

سنگی که اینجاست سجده کنی، حق نداری این لباس را بپوشی حق نداری این شماغ را بیندازی و ... چون در مورد هیچ کدام نص و اجازه ای در سنت نبوی نیامده عصبانی شد و مثل همه اشان وقتی کار به اینجا می کشید گفت: "رح ... رح ... اخرج ... اینجا جای مجادله نیست !!!".

\*\*\*

## گل ابراهیمی

ابراهیمی امروز گل کاشته بود.

- کجا؟

- بقیع .

- چطور؟

گفت: "یکی از این وهابی ها امروز هم در بقیع مثل روزهای گذشته داشت سم پاشی می کرد و عقاید موهون خودشان را تبیین می نمود و به امید آنکه شاید کسی هدایت شود بال بال می زد! ( ابراهیمی این طور نگفت ولی من از او اجازه دخل و تصرف گرفته ام ) ایرانی ها هم برخی از روی سادگی ، برخی از روی اخلاص و محبت به اهل بیت (علیهم السلام) و البته برخی هم از روی نفس اماره ( شاید هم از زیر آن ! ) داد و بیداد میکردند و جواب میدادند.

فضا نا آرام شده بود و بسیاری از زیارت محروم . رفتم جلو و طوری که تابلو نباشد خطاب به ایرانی ها گفتم: " شما را به آبروی امام حسن مجتبی (علیه السلام) هیچ کس جوابشان را ندهد به خاطر آقا سکوت کنید " ابراهیمی می گفت: " این را که گفتم ایرانی ها با بغض و کینه آرام شدند و فقط صدای بال بال زدن منادی شیطان به گوش میرسید که هنوز مترصد دستگیری از ره گم کرده ای بود! ولی این سکوت زیبا و صبورانه و شیعه وار جوابی بود دندان شکن و صاحب دندان شکن و او را مجبور به عقب نشینی کرد. " ابراهیمی گفت: " در مدت یک ساعتی که آنجا بودم وهابی مذکور چون سنگی بر روی یخ در گوشه ای نشسته بود رام شده بود و آرام! "

مرحبا به ابراهیمی جعله الله من الصالحین و المصلحین .

\*\*\*

## طبل تو خاله

روز دوم مدینه تمام شد و شب سوم فرا رسیده و من نگران از اینکه شاید آنقدر سیاه شده باشم که حتی در این دریای نور هم ... هیئات ما هکذا الظن به .

امروز کمی از مرکز شهر فاصله گرفتم بعد از نماز عصر و زیارت بقیع از منطقه زائر خیز! مدینه دور شدم تا زندگی اهالی این دیار را کمی بهتر و از نزدیکتر ببینم. عجیب اینکه از آن زرق و برق و پرستیژ و کلاس اطراف حرم این جا هیچ خبری نبود. کوچه های کثیف، خانه های قدیمی و بد نما، زباله های سرگردان و گربه هایی که حتما اصول تنظیم خانواده را رعایت نکرده اند که اکنون اینقدر جمعیشان زیاد شده است!

ظاهرا دولت عربستان برای ظاهر سازی و آبرو جمع کنی مناطق زائری را تا حدودی تمیز و زیبا نگاه میدارد و الا کمی که از آن محله ها دور شویم جاهایی را میبینیم که چال کاظم و نیروگاه و امین آباد در مقابلش سالاریه است! (یک نکته برای رفع خستگی: راننده یک تاکسی در قم برایم میگفت اسم با کلاس چال کاظم چالاریه است !!!)

در کوچه ها قدم میزدم که هنگام نماز مغرب شد یک زیبایی اینجا این است که هر کجا ی شهر باشی میتوانی براحتی مسجد محله را پیدا کنی. چطوری؟ خوب با دنبال کردن خط سیر نماز خوان هایی که به سمت مسجد در حرکتند و این جالب است البته اهمیت زیاد دادن ایشان به نماز خیلی هم از سر اهتمام به مستحبات و تعبد در مقابل خداوند نیست چرا که از طرفی ظاهرا بیشتر اهل سنت نماز اول وقت را واجب می دانند و نه مستحب ( به این معنا که اگر اول وقت نماز نخوانند باید آنرا به نیت قضا بجا بیاورند ) و ثانيا طبق شنیده ها دولت عربستان جریمه های سخت و سنگینی برای مغازه دارانی که هنگام نماز مشغول کسب و کار باشند تعیین کرده ( گشت های نماز اول وقت را هم بعد ها در مکه دیدم ) به مسجد محله رفتم و نماز وحدت و در عین حال وحشت! خواندم بد جوری نگاه می کردند جرمم چه بود؟ اینکه تکتف نکرده ام و آمین نگفته ام.

ظاهرا در امام جماعت های اینجا مهم ترین عاملی که در نظر گرفته می شود صوت و لحن و تسلط بر حفظ قرآن است و کسی که قرائتش بهتر است بر دیگران ترجیح داده می شود حتی اگر از نظر سنی جوان تر باشد .

جالب این که ما نیز در مبانی فقهی خود داریم که اگر مامومین در مقدم داشتن یکی از دو امام

اختلاف نظر دارند باید با ملاکهای بین آن یکی را ترجیح داده و اولین آن ملاک ها حفظ بودن و اقرار بودن است نه مسن تر بودن و عالم تر بودن با در نظر گرفتن همین مطلب می توان متوجه اهمیت قرائت کامل و حفظ خوب امام جماعت شد . نکته ای که در بسیاری از ائمه جماعات ما یا در نظر گرفته نمی شود یا به عنوان ملاکهای رتبه چهار و پنج مورد نظر است .

\*\*\*

## دوره گردک

امروز دوشنبه ۸۶/۶/۵ بود این که کلمه " بود " در کلامم بود به این خاطر بود که الان دیگر امروز نابود شده و دیگر نیست ! چون دقیقا پنجاه و پنج دقیقه است که طبق ساعت اینجا وارد فردا شده ایم ! ساعت پنج دقیقه مانده به یک صبح است .

امروز خدا قبول کند رفتیم به زیارت دوره ، توضیح اینکه تمام کاروانهای ایرانی یک روز در مدینه و یک روز در مکه به صورت دسته جمعی به زیارت برخی اماکن مقدس واقع در این دو شهر می روند و نام این زیارت ، زیارت دوره است ( نوعی دوره گردی برای به دست آوردن یک لقمه حال حلال برای قبر و قیامت ! ) کوه احد و مزار حمزه سید الشهداء و شهدای جنگ احد اولین توقف گاه این دوره گردی نصف روزه است زیارت نامه حضرت حمزه (علیه السلام) خیلی زیباست " انت ممن امرنی الله بصلته " ( تو از آنانی که خداوند متعال مرا به صله ایشان امر کرده است). در روایات نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمودند : " هر کس مرا زیارت کند و به زیارت عمویم حمزه نرود بر من جفا کرده است " ، همچنین در روایت هست که حضرت زهرا (سلام الله علیها) هر هفته به زیارت شهدای احد می رفتند و در برخی روایات نقل شده پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روزهای دوشنبه و پنج شنبه به زیارت ایشان می شتافتند دلیل این همه اهتمام و تاکید چیست ؟ چرا زهرای مرضیه (سلام الله علیها) اینجا را برای گشودن عقده های دل غمدیده اش انتخاب کرده و چرا رسول الله (صلی الله علیه و آله) این قدر بر زیارت عموی شیر دل و پهلوانش تاکید نموده ؟ آنچه در ابتدا به ذهن می رسد بیان شان و منزلت والای ایشان و دیگر شهدای بزرگ احد است دیگرانی چون : "مصعب بن عمیر مبلغ" نمونه صدر اسلام که با صوت دلنشین خود قرآنی

می خواند که با آن توانست مدینه قلبهای اهالی مدینه را فتح کند . " حنظله غسیل الملائکه " و " انس ابن نضر " و " عبدالله ابن جحش " و... اما شاید علاوه بر این مقصود دلیل دیگر این تاکید و اهتمام هشدار برای همه مسلمین باشد و توجه دادن به واقعه عبرت آمیز و درد آور " احد " ،

جریان تخلف از امر ولی خدا ، قصه ننگ حرص و طمع جمع آوری غنائم ، ماجرای شرم آور اجتهاد در مقابل نص و واقعه تلخ دنیا خواهی و راحت طلبی ، تخلفی که برای مسلمین خیلی گران تمام شد به قیمت حمزه و مصعب و حنظله و عبدالله بن عمرو و حدود هفتاد نفر از مسلمانان ایمان آورده در روزگار سختی، خسارتی که هرگز جبران نشد. شاید پیامبر رحمت با بیان فضیلت زیارت حمزه می خواهند بگویند : ببینید نا فرمانی ولی الله چه بر سرتان می آورد ببینید دنیا خواهی واهی شما ، چه خطری در پی دارد و ببینید عموی مرا که چه مظلومانه قربانی سرپیچی شما از امر پیامبرتان شده و شاید فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برای یاد آوری همین امر به اینجا می آمده و...

زبس گفتند یا شب گریه کن یا روز یا زهرا

کنار قبر عم خویش رفتم عقده وا کردم

اما این امت چه ساده خاطراتش را فراموش می کند و چه راحت بار دیگر " جبل الرمات " را ترک می کند و چه آسوده امر صریح پیامبر در غدیر را از یاد می برد و این بار تاوان ، سنگین تر خواهد بود این بار سید الشهدایی مظلوم تر و غریب تر قربانی خواهد شد و این بار این امت محکوم به پذیرفتن ذلت و خفت حکومت امویان و عباسیان و مغولها و آل سعود می شود تا " مصلح الكل فی الكل ظهور " نماید و ... اللهم اكشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهورالحجة

\*\*\*

## فَشِّر!

کنار کوه احد یک ایرانی به سمت آمد و چون ظاهر عربی شده بود بنده خدا گمان کرد عرب گیر آورده ، می خواست ازش عکس بگیرم شروع کرد به عربی به من حالی کردن که چطور عکس بگیرم از عبارتش خیلی خنده ام گرفت با اشاره به دکمه عکس گرفتن دوربین می گفت : " یا אחی لطفاً فَشِّر ( فشار بده ) هنا را ! " ( البته عرب ها سابقه فعل ساختن از الفاظ بیگانه شان خوب است مثلا از لفظ تلفن فعل می سازند می گویند تلفنت یا از فول انگلیسی می گویند فَوَلَّتْ ( پر کردم ) یا همین دیشب در مسجد النبی ( ص ) عربی را شنیدم پشت تلفن می گفت كُنْسَلْتُهَا ( کنسلش کردم ) ولی خداییش " فَشِّر " دیگر خیلی تابلو بود .



ما هم شدیم پطرس ، پسر فداکار و برای اینکه آبروی بنده خدا جلوی رفقاییش نرود به روی مبارک  
نیاوردم کمی عربی برایش بلغور کردم که نفهمد عرب نیستم و البته " فشرنا هنایش را !!! "

\*\*\*

## فرقے ندارد

مسجد ذو قبلتین هم رفتیم مسجدی که طبق یکی از نقل های تاریخی ماجرای تغییر قبله از مسجد  
الاقصی به مسجدالنبی در آنجا اتفاق افتاده جالب این که این مسجد ذوقبتین هم بود یعنی برایش دو  
گنبد هم ساخته بودند خوب خیلی فرق ندارد

زقبه تا به قبله لام فرق است

جهانی اندر این یک لام غرق است !

مساجد سبعة و مسجد قبا هم در برنامه بود اولی را آنقدر دست فروش احاطه کرده بود که تا به  
مسجد بررسی می بایست کلی پل صراط خود را باریکتر و برنده تر می کردی ( از بس حق الناس بر  
گردنت می آمد!) بگذریم از تراکم زایرین دوره گردِ ثواب جمع کنی که در مسجد موج می  
زدند و فرصت نفس کشیدن از انسان می گرفتند چه رسد به نماز خواندن فلذا بی خیال نماز در آنجا  
شدم . ولی در مسجد قبا هم محیط خوب و خلوت و خنک ( یعنی دارای سه " خ " اصلی در راحتی  
یک مکان ) بود و هم روایتی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) شنیده بودم که فرموده اند : " اجر  
دو رکعت نماز در این مسجد معادل عمره محسوب می شود فلذا عمره ای در مسجد قبا خواندم ! و  
مطمئن از اینکه نمی خواهد در سند روایتش تردید و شک کنم چون طبق روایت " من بلغ " ( که  
کم هم نیستند ) هر کس روایتی از پیامبر یا یکی از ائمه (علیهم السلام) درباره ثواب عملی شنید و آن  
عمل را به امید تحصیل آن ثواب انجام داد خداوند کریم آن ثواب را به او عطا می کند اگر چه آن  
روایت از معصوم صادر نشده باشد . یا کریم و یا ربّ !

خوابم گرفته ، ابراهیمی دو ساعتی هست که خوابیده و فکر کنم اعصابش از سرو صدای نوشتن من  
حسابی خرد شده .

\*\*\*

## سید کشمیر

درهای مسجد را تقریباً ساعت ۱۱ شب می بندند و از ساعت ده و نیم به تمام زبانهای زنده و مرده! دنیا اعلام می کنند می خواهیم مسجد را نظم و ترتیب دهیم و لطف کنید مسجد را ترک کنید همیشه قبل از اینکه شرطه ها و آخوند هایشان به سراغم بیایند می روم بیرون چرا که اولاً دوست ندارم مورد خطاب های بی ادبانه و از سر تبختر و غرورشان قرار بگیرم ( که البته گاهی با تماس فیزیکی هم همراه است! - منظورم همان هل دادن است - ) و از طرفی هم نمی خواهم بیرون رفتنم گوش دادن به حرف آنها محسوب شود! قربان خادمهای با محبت و گرم و صمیمی و با ادب امام رضا (علیه السلام) چقدر دلم هوای حرم زیبا و راحتش را کرده حرمی که هر کجایش بخواهی می توانی بنشینی و هر چقدر بخواهی می توانی گریه کنی و بر هر جا که دلت بخواهد می توانی بوسه بزنی و من این سفر را مدیون امام رئوف و خواهر کریمه اش هستم به محضرشان عرضه داشتم اگر این سفر را قسمتم کنید به نیابتتان زیارت خواهم کرد شیوه ای که همیشه جواب داده است. خیلی "الکلام یجر الکلام" شد. می خواستم قضیه سید کشمیری را بگویم بعد از بستن درهای مسجد هنگام بر گشتن به هتل پیرمردی خوش سیما از دور سلام داد و جلو آمد پرسید: "آنت جعفری؟" گفتم: "ای نعم"

گفت: "الحمد لله" و بوسه ای حواله پیشانی ام نمود و بعد شروع کرد به گفتن و اثبات کردن اینکه سیدی هستم شیعه و اهل کشمیر که در تعمیرگاهی در اینجا کار می کردم و تقیه را که امام صادق (علیه السلام) فرموده: "دینی و دین آبائی" مراعات می نمودم اما روزی ناگهان صاحب کارم که یک وهابی متعصب بود ناغافل از راه رسید و مرا در حال نماز خواندن بر تربت سید الشهداء (علیه السلام) دید. به اینجای خاطره اش که رسید دندانهایش را نشانم داد که همه شکسته و بیشترشان مصنوعی می نمود معلوم بود ضربه سختی به آنها وارد شده منظورش را فهمیدم، وهابی ها خبیث اند، کارت هایش را نشانم داد که نامش را "سید فیروز حسینی" یا چیزی شبیه آن ثبت کرده بودند بقیه اش را خودم گرفتم ظاهراً این بنده خدا هم در خواست صدقه و احسان داشت با توجه به این که سابقه اینگونه افراد را داشتم باید مراقب می بودم برای اطمینان از شیعه بودنش یک دستی زدم و پرسیدم: "خوب سید جان زیارت امام هادی (ع) مشرف شده ای؟" در واقع می خواستم با این سؤال بفهمم اطلاعات یک شیعه را دارد یا خیر؟ گفت: آری در سامراء فهمیدم نه مثل اینکه یا صادق است یا در

کارش خیلی حرفه ای مقداری کمکش کردم گریه می کرد و دعا ، بعد پرسید نیت خمس کرده ای؟ گفتم: " نه هدیه است " دعا کرد هنوز مطمئن نبودم ولی در مقابل قبر پیامبر کمکش کردم شاید آنها هم جلوی ما گداهای دروغگوی بی صداقت تکه نانی بیندازند . چه خوب می شد اگر بابا رسول الله و مادر فاطمه زهرا و ام البنین (علیها السلام) برای سلامتی فرزندشان مهدی حیّ (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سفره اباالفضل می انداختند و ما را هم راه می دادند تا لقمه ای ایمان و ظرفی محبت و جامی اخلاص گیرمان بیاید . " و موائد المستطعمین معدّه و مناهل الظماء مترعه "

\*\*\*

## " مهدی حیّ "

گفتم مهدی " حیّ " چون قلبم از کینه ورزی تازه وهابی ها خون است . نام مبارک دوازده امام معصوم ما شیعیان در دو حیاط بدون سقف پایین ضریح با خطی زیبا نوشته شده است این دو حیاط همان جایی است که به حدیقه الزهراء مشهور است و اکنون هر کدام با چتر زیبا و بزرگ برقی سایه دار شده است نوشتن این نامها با این خط زیبا در دوران حکومت عثمانی ها صورت گرفته و ظاهرا دلیل آن نیز این بوده که در زمان ایشان اهل سنت به دوازده امام ما در کنار ائمه چهار گانه خود محبت می ورزید ه اند نکته زیبای نوشتن این نام ها نام مبارک امام عصر " ارواحنا له الفداء " بود چرا که خطاط خوش ذوق به گونه ای زیبا " حاء " اسم حضرت را با " یاء " لفظ " مهدی " ترکیب کرده بود که یک کلمه " حیّ " بسیار زیبا تشکیل شده بود (لابد خطاط شیعه بوده)

این ترکیب را خودم دو سال پیش دیدم اما وهابی ها که ظاهرا این اواخر متوجه این ظرافت شده اند با کج سلیقگی تمام خواسته اند این زیبایی را از بین ببرند فلذا به گونه ای بسیار کودکانه " حاء " را از " یاء " جدا کرده اند طوری که ترکیب این نوشته را به هم زده اند ...

خوب اشکال ندارد خوش باشید بروید در گوشه خانه هایتان فکر کنید که با این کارها می توانید باورهای ما را خدشه دار سازید زهی خیال باطل جواب این کارتتان هم مثل خیلی از شبهاتتان یک کلمه است " خوب که چی ؟ " چقدر دست و پا می زنید ؟ چقدر هزینه می کنید ؟ چقدر نگرانید و مضطرب ؟ چقدر ترس برتان داشته و چقدر بال بال می زنید !؟

کی شود خورشید با پف منطمس

فکر کرده اید شیعه ای که هر جمعه با امام زمانش به گونه ای صحبت می کند که گویا در کنارش نشسته با این کارها دست از دامن او برمی دارد؟ یا آن خانم با اخلاص که هر روز صبح برای سلامتی آقایش اسفند دود می کند با این کارشما در حیات صاحبش شک می کند؟ مگر هرکدام از ما بارها و بارها ندیده و نشنیده ایم اثر ذکر یا " ابا صالح المهدی ادرکنی " را . مگر هزاران و هزاران نفر در سهله و جمکران و مدینه و کربلا آقایشان را ندیده اند مگر زیبای نرجس قلب صدها و هزارها عاشق را به ناوک مژگان بیمار خود نساخته ؟

عشقت همیشه پرده دری می کند ولی

قلب مرا به ناوک مژگان دریده ای

اکنون که این سطور از بین انگشتانم می چکد روز نیمه شعبان است و من دست به دامن آقایم هستم آن هم در شهری که بسیاری از اولیاء آقا را ساکن این جا می دانند و صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود : " مدینه خوب شهری است برای سکونت او "

آقا جان! اگر صدایم را می شنوی که می شنوی و اگر خروش سرشک دیده و قلمم را می بینی که می بینی همین حالا جام دل گنجهکارم را با شراب محبتت پر ساز و ایمان و ولایتت افزون کن که سخت محتاجم

ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق

هر که عاشق وش نیامد در نفاق افتاده بود

"ياايها العزيز مسنا و اهلنا الضرّ و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدّق علينا إنّ الله يجزي المتصدقين"

و یک خواهش دیگر که انجامش برایتان از چشم بر هم زدنی راحت تر است به حق دو دست زیبای پسر ام البنین با دست ولایتی خود که به اذن الله هر چه شما بخواهید می کند ریشه این شجره خبیثه و هابیت را از روی زمین برکن ! از خدای قهار بخواه این فتنه و صاحبان آن را که اهل هدایت نبودند و نیستند در آتش قهر خود خاکستر سازد و شیعه همیشه مظلوم را راحت. آقا جان اگر اینجا را در اختیار شیعه بگذاری حرمی برای بقیع خواهند ساخت چون حرم زیبای جد مهربانت علی ابن موسی (علیه السلام) در مشهد دلها ، حریمی با شکوه و عزّت تا دیگر آفتاب این قدر از تابیدن بر آن قبور بی صحن و سرا شرمگین نباشد و ام البنین این قدر خجالت زده گریه کن های پسرش نگردهد .

دخیل یا اباالفضل اکشف کربنا بحق اخیک الحسین

## تلویزیون تعطیل

الحمد لله اینجا از نعمت تلویزیون یا همان " تلفاز " محرومیم !  
 در اتاقمان یکی هست ولی فقط یکی دو شبکه ایران را می گیرد و دو شبکه بچه مثبت های اینجا را  
 و هر دو نصف روز را قرآن می خوانند و نصفه دیگرش یا زلال احکام !!! دارند ( که البته خیلی گل  
 آلود است ! ) و یا مشغول تعریف و تمجید و خالی بندی برای پادشاه و ولیعهد و اطرافیان هستند ، به  
 همین خاطر زیاد وقتمان را نمی گیرد . ابراهیمی هم یا حرم است یا وقتی می آید مباحثه داریم یا  
 خوابیم اما در چند مرتبه ای که شبکه اول تلویزیونشان را دیدم نکاتی دستگیرم شد جالب ، یا به تعبیر  
 روان تر نکات جالبی دستگیرم شد یا نکات را دستگیر کردم شاید هم نکات جالبی از من دستگیری  
 نمودند! (بگذریم) مثلا امروز اخبار جریان تشریف برداری ! جناب ملک و ولیعهد به مسجد الحرام  
 را گزارش می کرد و صحنه هایی از عبادات و اعمال قربه اَلَّا اللهُ !!! این جنابان نشان می داد هنگام  
 ورود و خروج به مسجد همه آخوند ها و مسئولین مسجد الحرام و دور و بری ها صف کشیده بودند  
 دست و عبای حضرت والا را می ماچیدند ! حالا بوس نکن کی بوس کن ! با ابراهیمی خندیدیم، آن  
 هم خیلی ، گفتم: " تورو خدا نگاه کن ! این کار را شرک نمی دانند آن وقت بوسه بر ضریح  
 پیامبر(صلی الله علیه وآله) و عتبه بقاع ائمه(علیهم السلام) را که اشرف اماکن روی زمین است موجب خروج  
 از دین می شمردند . " یکی نیست بگوید عبای این آقا شاید گران قیمت تر از پرده کعبه باشد ولی  
 قطعاً مقدس تر و متبرک تر نیست نمی دانم شاید تقسیم عقل بین این ها افتاده تو دوره سهمیه بندی  
 عقل و فهم ! اصلا در اینجا پاچه خواری در راس همه امور است عرب هایی که حتی در مورد  
 خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از لفظ مفرد " أنت " استفاده می کنند در بیل بوردهای بزرگ و در  
 کنار عکس امیر عبدالله نوشته اند " انتم فی قلوبنا یا خادم الحرمین " ( یکی را خودم روی ساختمان  
 وزاره حج در مدینه دیدم نزدیک مساجد سبعة )  
 به قول ماعر :

با ملک باش و پاچه خواری کن      بعد از آن هم تو پادشاهی کن !

نمی دانم شاید آنقدر عظمت هیکل دارند که " أنت " بودن را کسر شأن می دانند و حتما باید " أنتم " باشند و از حق هم نگذریم از چند " أنتم " هم بزرگ ترند !

روایات زیادی داریم به این مضمون که اگر به شخصی به خاطر مال زیاد یا مقام بالایش گرم تر سلام کردی دو ثلث ایمانت از بین می رود به به چه شود! دوسوم ایمان نداشته شان را از دست می دهند یعنی به عبارتی می شود دوسوم منفی!!!

\*\*\*

## خوب کجا بودیم!؟

بخشی از نوشته هایم را هراز چند گاهی برای ابراهیمی می خوانم و او فقط گوش می دهد همین!! نه ردی نه تأییدی نه هیچی!

یاد یکی از اساتید مان در سالهای نخست درس و بحث افتادم وقتی کسی اشکال بی موردی در درس داشت استاد با تمام وجود او را نگاه می کرد و به حرفش گوش می داد و اجازه می داد خوب حرفش را بزند و وقتی همه حرفهای مستشکل پایان می یافت استاد مان خیلی عادی و طبیعی می گفت: خوب! کجا بودیم؟ و ادامه درس را پی می گرفت؟ و چه حال خوشی به آن بنده خدای اشکال کننده دست می داد حالی که در آن همه دعاهاى انسان مستجاب می شود. به قول معروف: اگر محبت نمی کنی لا اقل بزن تا بفهمم محلم گذاشته ای. جالب اینکه همین مطلب را هم که برای ابراهیمی خواندم فقط خندید و گفت: "باشه"!!!

\*\*\*

## ساعت ها خواب نیستند!

در مسجدالنبی ساعت هایی هست که وقتی چشمت به آنها می افتد با خود می گویی بالاخره مچ این مدعیان نظم را گرفتم چراکه به نظر می رسد ساعتها خوابیده اند و کار نمی کنند و تقریباً پنج ساعت با ساعت معمول فرق دارند اما باید توجه داشت که این ساعت ها خراب و از کار افتاده نیستند بلکه "بحسب التوقيت الغروبى" کار می کنند یعنی همان "غروب کوک" خودمان توضیح اینکه مبنای تنظیم ساعت و محاسبه روز و شب در قدیم غروب آفتاب بوده یعنی غروب آفتاب هر روز شروع روز بعد بوده یا همان ساعت ۲۴ یا صفر، بدین ترتیب از غروب به بعد جزء روز بعد و آغاز روز جدید حساب می شده که اتفاقاً مبنای تنظیم عبادات و اعمال زمان دار در اسلام نیز طبق همین شیوه است به این معنا که مثلاً از غروب روز آخر شعبان اول رمضان محسوب شده و اعمال خاص خود را دارد

در کتب قدیمی سفرنامه و خاطرات هم با این ساعت وقت را تعیین می کردند مثلا مرحوم آقاجفی قوچانی در کتاب زیبای سیاحت شرق خود بارها می گویند "ساعت ۴ شب" یا "۵ ساعت از شب گذشته" که در واقع مراد ایشان ۵ ساعت بعد از غروب آفتاب است که طبق ساعت های ما حدود ساعت ۱۲ می شود .

علامه تهرانی در کتابی تغییر مبنای ساعت کشورهای اسلامی از ساعت غروب کوک به زوال کوک یا نیمه شب کوک را توطئه استعمار می دانند و آن را با مبانی دینی و شرعی مغایر می شمردند . در این شیوه از ساعت ۲۴ هر روز یا نیمه شب وارد روز بعد می شویم همان تنظیمی که در ساعت های تقویم دار رایج است به همین خاطر است که گوینده خبر ساعت ۲۴ روز دوشنبه نمی گوید رئیس جمهور امروز با فلانی دیدار کرد بلکه می گوید روز دوشنبه دیدار کرد !

بنا بر این اگر کسی بعد از نماز مغرب و عشاء آخر جمادی الثانی ( که شب اول رجب می شود ) دعای " یا من أرجوه لکل خیر ... " را در مسجد محله اتان خواند از او انتقاد نکنید که این دعا مخصوص ماه رجب است و ما هنوز وارد این ماه نشده ایم .

\*\*\*

## ثروتهای بادبادکی !

امروز اینجا نیمه شعبان بود و فردا ایران . البته برخی می گویند به تاریخ ایران عمل کنید اما ما برای حفظ وحدت امروز را با اهالی اینجا جشن گرفتیم !!! ( شوخی کردم اینجا کسی نیمه شعبان را بزرگ نمی دارد)

امشب هم به مسجدی دور از حرم رفتم و نماز را آنجا خواندم امام جماعت که بعد از نماز رو به مأمومین برگشت خیلی جا خوردم به نظر جوانترین فرد داخل مسجد می رسید به زور هجده سال داشت اما قرائتش زیبا و تجویدش کامل بود .

عجیب اینکه در این سرزمین ثروتهای باد آورده و باد کرده و بادپرور و بادبادکی ! گدا هم پیدا می شود . گدایی پس از نماز برخاست و دقیقا همان تئوری های اینترنتشال گدائیسیم !! را پیاده کرد بچه ای در آغوش داشت و برگه ای به دست که این بچه مریض است و این هم سند، ولی پول اندازه

گداهای ایرانی گیرش نیامد . دلم به حالش سوخت اگر واقعا محتاج است خدا احتیاجش برطرف سازد تا برای اینکه دستش پیش خلق خدا دراز نباشد گدایی نکند ! این فقر و فلاکت که همه جا و در کنار رفاه زدگی بیش از اندازه برخی دیگر به چشم می آید گواه محکمی بر نابرابری های اجتماعی و بی عدالتی در این دیار است .

\*\*\*

## گاف عربی !

فکر می کردم فقط مصری ها " جیم " را " گاف " تلفظ می کنند اما اینجا هم ظاهرا " جدید " را " گدید " و " جئت " را " گئت " تلفظ می نمایند یادم می آید در سفرهای قبل جلوی مسگدالحرام در مکه کلی راننده فریاد می زدند : گده گده گده !!! جالب اینکه یک عمر به ما گفته بودند عرب جماعت " گچ " و " پژ " ندارند . ( البته این حرف درستی است متنها در قوائد لغت و قوانین ادبیات عرب فصیح ، و ربطی به لهجه و گفتار و زبان محاوره رایج بین مردم ندارد . ) بگذریم ، امیدوارم در این سفر " ماگور " باشیم نه گور به گور !

\*\*\*

## گدای ۲۰۰۷

امشب برگشتنی چون از مسجد داخل شهر تا حرم ، راه طولانی به نظر می رسید تصمیم گرفتم با ماشین برگردم یک تویوتا کمری ایستاد ماشینی که در ایران ما مخصوص اهالی شمال شهر هاست داخلش یخ بود و ( ظاهرا یک علت موفقیت کمپانی تویوتا در تسخیر بازار عربستان کولرهای بسیار عالی خودروهای این شرکت است . ) " ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحیوة الدنیا لفتنهم فیه " عجیب اینکه راننده اش وقتی می خواستم پیاده شوم و کار به حساب و کتاب رسید رسما گدایی کرد ! بله گدایی! می گفت پنج ریال بیشتر بده که ظهر غذا نخورده ام و گشنه ام . عجیب بود شاید هم شگفت آور ! کمری ۲۰۰۶ و گدای ۲۰۰۷ واقعا آپدیت بود . این سومین گدای قسمت شده بود " ما ثنی الا و قد ثلث " یا همان تا سه نشه بازی نشه!

\*\*\*



## ترک تحصیل

حکایت ما شده حکایت بنده خدایی که چون نوک مدادش شکست ترک تحصیل کرد! پریروز در "اتصالات هاتفیه" یا همان تلفن خانه خودمان عربی می خواست چیزی بنویسد خودکارم را گرفت هم من یادم رفت هم او، بعد هم خودکار پر! ما هم از همان موقع تا همین الان که ساعت یازده و نیم شب پنج شنبه ۸۶/۶/۸ ( به صنعت "جناس" در تاریخ دقت کنید! ) است ترک نوشتن کردیم و در این مدت جدایی قلم از آغوش دستم کلی اتفاق افتاده که نوشتنی است .

الان که دست به قلم شده ام شب وداع است چمدانها یمان را بسته ایم و قرار است آن ها زودتر از خودمان مُحرِم شوند ، تا سبکبار باشیم و آسوده تر لبیک گوئیم گرچه تا سبک بار شدن ما سیه گلیمان بسی راه مانده ولی خدا کریم است .

\*\*\*

## خوب که چه ؟

پایین بقیع عده ای از دلسوزان و منجی نماهای وهابی جزوات و کتابچه هایی به زبان های مختلف بین زائرین تقسیم می کنند و البته " فی سبیل الله " و رایگان ! محتوای جزوات بیشتر در نقد آراء شیعه و ترویج اصول سلفی گری و وهابیت است جالب اینکه معمولا جزوات هر روز با روز قبل تفاوت دارد . چند نمونه از این برگه های هدایت ! را گرفتم و با خواندنشان بر ایمانم افزوده شد . شبهاتی واهی ، بی اساس ، سطحی نگرانه و صد البته از روی غرض و مرض که کاملا واضح است از روی استیصال و بیچارگی و ترس از ترویج تشیع تدوین شده اند . در یکی از آنها نویسنده ( که از حق نگذریم از لحاظ نوشتاری روان و ساده و در عین حال بادب نوشته بود ) کلی تلاش کرده تا ثابت کند امام صادق (علیه السلام) با خلیفه اول نسبت خانوادگی دارند ! و کلی دلیل و های وهوی که آری امام صادق (علیه السلام) از اقوام خلیفه است خنده دار است گویا اثبات نسبت اثبات همه چیز است و تمامی مبانی شیعه را زیر سؤال می برد جواب این قبیل شبهات همان یک کلمه معروف است "خوب که چی ؟!!" مگر نسبت داشتن دلیل برقبول داشتن عقاید منسوب الیه است و آیا فامیل بودن یعنی موافق بودن در افکار و نظریات مگر ابوجهل و ابولهب عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبودند ؟ و مگر فرعون همسر آسیه نبود ؟ پسر نوح چطور ؟ و یا همسر لوط ؟ و یا .... و یا .... و یا های دیگر !

به یاد قضیه دو سال پیش افتادم . روز شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) توفیق تشریف در بقیع را داشتم جایی که در آن همه بغض بودند و آسمان همه دلها بارانی و طوفانی و چقدر آنروز سلفی ها خبیث تر از همیشه بودند سیدی زیبا و خوش صدا آرام روبروی قبور بی شمع و چراغ بقیع روضه مادر می خواند و هر چند لحظه یک بار می گفت آرام گریه کنید آرام مثل حسنین و زینب در دیشب شبی . و چه سخت است در روضه مادر بی صدا گریه کردن و چقدر حنجره هامان در مصیبت مادر بهانه فریاد می گیرند همه آرام می باریدند و سید آرام می خواند که ناگهان یکی از مصادیق " فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا " آمد نزدیک و در کمال وقاحت به سید اهانت کرد خیلی ناراحت شدم و عصبانی می دانستم باید صبر کرد ولی نتوانستم هیچ نگویم جلو رفتم و با صدای بلند به عربی به او گفتم : " شما مثلاً عرب هستید و افتخار می کنید به خُلقِ مهمان نوازِ خود . شما خود را موصوف به " اکرام ضیف " و " اطعام ضیف " می دانید و اکنون در جلوی قبر پیامبر به سلاله اش اینگونه اهانت می کنید؟! " یکسره می گفتم و می گفتم که بزرگترشان آمد و ادعا کرد که نه ما احترامتان می کنیم و شما مهمانید و از این حرفها .... آن دیگری گفت : " شما معاویه را سبّ می کنید و هر که صحابه رسول الله را دشنام دهد کافر است پس شما کافرید . " جمله ای از سید ابن طاووس اعلی الله مقامه در کتاب شریف " کشف المحججه لثمره المهججه " به خاطر آمد که در آن لحظه مفید واقع شد گفتم : " برادر ! جنگ با صحابه پیامبر بدتر است یا سبّ و دشنام ؟ حتما خواهی گفت جنگ و محاربه . خوب علی (علیه السلام) که خود از اصحاب درجه اول نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است به تصریح تاریخ به جنگ معاویه رفته و در این شکی نیست حال کدام را کافر می دانی ؟ علی را که شما خود او را از خلفای راشدین و جزء بالاترین اصحاب می دانید یا معاویه اتان را ؟ کوتاه آمد و گفت : " خوب قبول . معاویه کافر ! مگر رضای به کفر ، کفر محسوب نمی شود پس چرا حسن ابن علی (علیه السلام) با معاویه صلح کرد ؟ " در جواب گفتم : " خوب پیامبر نیز با کفار مکه در حدیبیه صلح کرد آیا هر صلحی با کافر رضای به کفر است ؟ " به اینجا که رسید حرف همیشگیشان را تکرار کرد که " برو ... برو بیرون اینجا ، جای مناقشه و جدال نیست !!! "

الحمد لله علی الولایه

در جزوه دیگری مسأله نکاح موقت زیر سؤال برده شده بود و استدلالها همه قاصر و کوتاه بینانه با خواندن جزوه پی بردم که فقه و اصول در رد این گونه شبهات چقدر به درد می خورد و ما تا چه اندازه از اهمیت این دو علم غافلیم و در حق آنها اجحاف می کنیم . تمامی استدلالهایی که در جزوه

بود را می شد با تمسک به ادله قطعی فقهی و اصولی پاسخ داد . نمی دانم چرا این قدر ذهن هایشان محدود است و کوچک ؟ چرا نمی توانند مسائل را کمی از بالاتر نگاه کنند ؟ شیوه معرفی دارند به این گونه که سراغ انسان آمده می گویند تو غیرت قبول می کنی خواهر و یا مادرت صیغه شوند ؟ ! واقعا مضحک است معنای " جدال بالتی هی احسن " را هم فهمیدیم یکی نیست بگوید آخر مرد مومن کمی از بالا نگاه کن در جامعه ای که جوانان بسیاری امکان ازدواج دائم ندارند ( حال یا به خاطر سن یا مسائل اقتصادی و یا موقعیت اجتماعی ) و از طرف دیگر زنان سرپرست خانواده ای هستند که هیچ راه گذران زندگی و تأمین نیازهای جنسی و ازدواج مجدد برایشان فراهم نیست تو خود اگر به جای خدا بودی چه می کردی ؟ رها می کردی تا بترکند یا بروند بمیرند . شاید هم می گویی دندش نرم تقوای الهی پیشه کنند . گزینه الف و ب را که قطعا انتخاب نمی کنی انتخاب گزینه ج هم یعنی یا نمی دانی شهوت چیست یا نفهمیدی تقوا کدام است !!!

همین است که امام صادق (ع) فرمودند اگر دومی متعه را حرام نمی کرد فقط بد بخت ها دچار زنا می شدند . این که خلیفه دوم گفت : " متعتان محللتان فی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما " بین علماء سنت مشهور و بالاتر از مشهور است اما این آقایان حاضرند حتی در تاریخ هم دست ببرند تا محکوم نشوند چه بسیار روایات و نقل های تاریخی که از کتب خود حذف کرده اند تا مستمسک حق جویان و حق گویان قرار نگیرد .

عالمی می گفت : " در شرح معروف صحیح بخاری ذیل روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند به این مضمون که ائمه دوازده نفر و همه از قریش اند در چاپهای قدیمی این شرح اسم دوازده امام شیعه به صراحت ذکر شده بود اما این متعصبان از حقیقت بی خبر با حذف این قسمت از چاپ های جدید بار دیگر بر عناد خویش با حق صحه گذاشتند و خود را رسواتر و رسواتر ساختند . حتی خود صحیح بخاری که معتبرترین کتاب ایشان است از دستبرد مصون نمانده خاطر هست یک بار در شماره ای از مجله " کلام اسلامی " دو تصویر از یک صفحه این کتاب در دو چاپ قدیم و جدید منتشر شده بود که در چاپ جدید دو سه خط ( یا بیشتر ) از متن قدیمی را حذف کرده بودند به قول حاج محمود : " عیبی نداره ما هم خدایی داریم " این کارها که سهل است دشمنان اهل بیت در طول تاریخ از این بزرگ ترهایش را بسیار انجام داده اند ، سب امیرالمومنین را رکن نماز جمعه می دانستند ، علویون را شصت نفر شصت نفر بریدند و داخل چاه می انداختند ، قبر سید

الشهداء را بارها و بارها تخریب کردند و بر آن آب بستند ، و هزاران هزار ظلم و جنایت دیگر لکن " مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بَاذِنٍ رَّبِّهَا ... " و

چراغی را که ایزد بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

هر چه می خواهید توطئه کنید و نقشه بریزید و شبهه پاشی کنید خیال ما آسوده و خاطرمان جمع است که روز به روز بر عزت شیعه و ذلت دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) افزوده خواهد شد و روسیاهی برای شما خواهد ماند نمونه اش سلاله فاطمه زهرا و علی مرتضی (علیهما السلام) که آنقدر زمان خلفاء اموی و عباسی تحت فشار بودند و آنقدر از آنها کشتند و بسیاری از ایشان نیز از خوف حکومت های ظلم نسبهای خود را مخفی کردند اما اکنون پر افتخارترین ها هستند و چه قدر با برکت .

کجایند نسل دشمنان ایشان ؟ کیست که اکنون به منتسب بودن به معاویه و یزید و منصور و هادی و هارون و متوکل افتخار کند ؟ آیا جز در زباله دان تاریخ از آنها اثری یافت می شود ؟ آیا اگر کسی هم پیدا شود که منسوب به اینان است جز سرافکنندگی و شرمساری افتخار دیگری دارد ؟ کجا رفت آن حشمت و جلال ها ؟

کجا رفت آن قدرت و عظمت های پوشالی ؟

کجایند خلفای فرعون صفت و نمرود پیشه که " أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى " شان گوش فلک را کر کرده بود ! " وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ "

و باز هم " الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَوْلَادِهِ الْمَعْصُومِينَ (علیهم السلام) "

در مورد متعه و تشریح و تحریم آن باید جداگانه رساله ای نوشت اما آمار را که می بینی کمی برایت واضح می شود که خداوند چه باظرافت از این طریق نوعی فشار شکن یا شیر اطمینان برای فشارهای روحی و جسمی غریزه انسانها قرار داده . از کجا ؟ در گزارشی معتبر خواندم یکی از بالاترین میزان آمار فساد های اخلاقی و به ویژه هم جنس بازی نسبت به جمعیت کشورها در همین کشورهای عربی است خصوصا عربستان این نتیجه برخورد نا متعادل و افراطی با مسأله غریزه است . آنچه خدا خود در وجود انسان گذاشته و آنچه را خدا گذاشته به این راحتی ها نمی توان برداشت . عالمی در تفسیر آیه شریفه " زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ ... " می گفت : این " زَيْنَ " که به صورت فعل مجهول و به معنای " زینت

داده شده " است آمده فاعلش خود خداوند است یعنی در معنا این گونه است " زَيْنَ اللَّهِ حَبَّ الشَّهَوَاتِ ...."

بگذاریم و بگذریم ... شاید باز هم جای دیگر صحبتی در این را بطنه کردیم

\*\*\*

## تکنولوژیک ، آرک یا خیر؟

حسین متقیراد ، هدایت الله ناصری و سعید اکبری دهقان سه آشنای دیگر در این سفر بودند و همراهان خوبی .

هر سه در یک پایه اند و به قول امروزی ها برای کارهای گروهی حسابی پایه !

در مدرسه خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) سابقا برایشان مغنی می گفتم یا متواضعانه تر بگویم مغنی با هم مباحثه می کردیم !!!

نشاط خوبی داشتند شاید هم خیلی خوب ! مدتی از این چند روز را با هم بودیم.

با هم مسجد شیعیان و مشربه ام ابراهیم (سلام الله علیها) هم رفتیم که انشاء الله جریانش را مفصل می نویسم دیروز صبح بعد از نماز و کمی نشستن در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) و زیارت ، به زیارت بقیع رفتیم تصمیم داشتیم پیاده به سمت احد برویم که دیر شد و منصرف شدیم برگشتنی سراغ قهوه خانه دیجیتال مدینه رفتیم ! با دستگاہهای نوشابه انداز ! اتوماتیک قبلا آشنا بودم اما این بار در " سوق الحرم" دستگاہهای خود پرداز قهوه ! گذاشته بودند و البته یک بقالی دیجیتالی هم در کنارش بعد از پرداخت پول و تعیین میزان شکر مورد نظر قهوه در خواستی را انتخاب می کردی و بعد از چند لحظه اصغر آقای قهوه چی این بار کاملا برقی قهوه ات را تحویل می داد و البته یک " تنک یو " با کلاس هم برایت می نوشت در سوپر مارکت کنارش هم انواع کیک و شکلات و پفک در ویتترین بود که هر کدام با یک شماره کد گذاری شده بودند و تو باید پول می دادی و کد را وارد می کردی و خوردنی مورد علاقه ات را تحویل می گرفتی بنده خدا توقع دست شما درد نکنه یا " عاشت یداک " هم نداشت .

میانہ دین و تکنولوژی چه گونه است ؟ آیا این نظریه درست است که برای حفظ ارزشها و معیارهای سنتی باید فن آوری های غربی را در بست گذاشت کنار و آیا تمام این فن آوریها فرهنگ غرب رانیز همراه خود به جامعه تزریق می کنند و باید تا می توان از آنها گریخت ، آیا هر چه ساخته دست بشر

است مایه فساد و تباهی و از بین بردن فرهنگ سالم انسانی است؟ بعضی ها نظرشان همین است مدافعین این نظریه فقط هم مسلمانان و مذهبی ها نیستند بلکه حتی در خود کشورهای غربی از جمله کانادا و امریکا برخی به این نتیجه رسیده اند و کلا تکنولوژی را کنار گذاشته اند شنیده ام دهکده هایی در آنجا هست که مردمانش حتی از برق هم استفاده نمی کنند! و کاملاً سنتی و دستی کارهایشان را اداره می نمایند حال این نظریه کاملاً صحیح است یا پنجاه در صد یا هفتاد و پنج در صد! و یا هیچاً!!! و اصلاً نظر اسلام در این باره چیست؟ و رابطه دین و تکنولوژی چگونه است؟ هنوز به نتیجه قطعی نرسیدم فقط دو طرف افراط و تفریط را می دانم درست نیست یعنی رد همه چیز و قبول دربست همه چیز. چرا که رد همه ساخته های دست بشر را حتی خداوند هم قبول ندارد، چرا که در آیات قرآن از برخی ساخته های دست بشر به عنوان نعمت های الهی یاد شده است و اصلاً خداوند ساخت آن ها از عنایات خود به بشر خوانده فلذا آنها را به خودش نسبت می دهد به عنوان نمونه " کشتی " که در آیات قرآن می فرماید " و آیه لهم أنا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون " ۴۱ و ۴۲ یاسین . یا دستور ساختن آن را خود صادر می کند " أن اصنع الفلک باعیننا " و در جای دیگر ضمن بر شمردن آیات الهی وجود کشتی را مانند چهارپایان از نعمت های خود می شمرد که برای راحت کردن حمل و نقل در اختیار بشر قرار گرفته چنانکه می فرماید " و علیها و علی الفلک تحملون "

و پر واضح است که ساخت کشتی یکی از پیشرفته ترین تکنولوژی ها در آن روزگار بوده است پس کلام منادیان این نظریه که تمام فن آوری ها را باید بوسید و داخل مخمل پیچید و کنار تاقچه گذاشت به نظر صحیح نمی آید .

اما از طرف دیگر باز کردن راه برای تمام این مصنوعات بشری هم مفسد و خسارات جبران ناپذیری دارد که قابل انکار نیست که البته اگر دقت کنیم مفسد عمدتاً به استفاده نادرست خود بشر برمی گردد و الا تلویزیون و ماهواره و اینترنت فی نفسه وسیله های کارراه انداز و مفیدی می تواند باشند اما با توجه به استفاده های نادرست بشردو پا از این امکانات به نظر می رسد الان باید این ادوات را یا کلا در همان تاقچه ای که گفتیم گذاشت یا لاقلاً محدودیت ها و خط قرمز هایی برای آن تعریف و تعیین کرد که اگر بتوان مفسدش را کمتر نمود گر چه ( بین خودمان بماند) بسی بعید می دانم بتوان!

این غربی ها واقعا زرنگند بسیار زیرکانه فرهنگ باطل و پوچ خود را لابلای صادرات صنعت و تکنولوژی تزریق می کنند کتابهای آموزش مکالمه انگلیسی شان را که می خوانی متوجه می شوی به بهانه آموزش زبان و در کنار آن یک دوره آموزش فرهنگ و تفکرات غربی هم برایت گذاشته اند و عجیب اینکه آنها برای باطل خود چنین با پشتکار و وجدان کار می کنند و برخی از ما در ترویج حق این قدر سست و ضعیف!

از همین روست که امیرالمومنین (علیه السلام) خطاب به یاران بی وفایش می فرماید: " دوست داشتم به جای بیست نفر از شما یکی از یاران معاویه با من باشد که آنان در باطل خود استوارند و شما در حق خود سست. "

\*\*\*

## بند بازگ در حال احرام

الان که می نویسم در اتوبوس به سوی مکه می رویم و ساعتی قبل درمیقات "ذی الحلیفه" در مسجد شجره احرام بستیم و من هنوز کلی حرف از مدینه برای نوشتن در دل قلم مانده. نورچراغ کوچک بالای سرم برای نوشتن کافی است اما پیچ و تاب و بالا و پایین رفتن اتوبوس نوشتن را از بند بازی سخت تر کرده!

\*\*\*

## یک نگرانی، یک پیشنهاد

کاروانهای عمره دانشجویی و دانش آموزی را در مدینه زیاد می دیدم که دسته جمعی به زیارت بقیع می آمدند اما متأسفانه آن گونه که باید و شاید نیست مهم ترین اشکال کار این برنامه آشنا نبودن این جوانان و نوجوانان پاک با پاسخ واضح شبهات و ها بیت و خطر احتمال ایجاد شک و شبهه در دل آنها به واسطه سم پاشی های عناصر سلفی گراست. گروهی دبیرستانی را دیدم که جزوه های شبهه افکن و هایبون را با اشتیاق می گرفتند و مانند غذای نذری برای به دست آوردنش صف کشیده بودند و متأسفانه روحانی کاروان بی توجه به این مساله خندان و بی خیال کمی جلوتر با چند نفر از بچه ها قدم می زد.

خوب اگر هدف از به راه انداختن چنین برنامه هایی تقویت معنویت و ایمان این عزیزان است این گونه که نقض غرض خواهد شد ، لذا به نظر می رسد بد نیست متولیان این امر چند نکته را از باب پیشنهاد مد نظر داشته باشند :

۱- اولاً در پذیرش افراد برای این سفرها فقط بر قرعه کشی در میان همه ثبت نام کنندگان تکیه نشود بلکه حتما این امر در مرحله اول به صورت گزینشی و با در نظر گرفتن برخی ملاکهای عقیدتی و اخلاقی باشد .

۲- برای متقاضیان شرکت در این برنامه کلاسها و جلسات پاسخ به شبهات برگزار شود و شرط سفر، شرکت در این جلسات و قبولی در امتحانی از مطالب آن باشد .

۳- طبیعی است که روحانی و مدیر چنین کاروانهایی بایستی توانایی پاسخ گویی به سوالات ذهن پرسشگر و پویای این عزیزان را داشته باشند و حتما باید سرپرستان این کاروانها از نخبه ترین ها گزینش شوند که متأسفانه آنچه در برخی موارد دیده می شود گویای خلاف این مطلب است . گرچه از حق نگذریم روحانیون بسیار فعال و خوش فکر و سلیقه ای را نیز می شناسم که در این عرصه خوش درخشیده اند و این انتقاد موجهه جزئییه است .

۴- حتما باید این عمره گزاران جوان را آگاه کرد که در حد امکان از نزدیک شدن و گوش فرا دادن به این شبهات تا زمانی که با مبانی شیعه و اعتقادات سالم کاملاً آشنا شوند اجتناب کنند و این همان است که قرآن کریم نیز بر آن تاکید دارد که : " و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضو فی حدیث غیره و إما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین " ۶۸ انعام

با اجرای این چند طرح پیشنهادی به نظر می رسد عمره های دانش آموزی و دانشجویی به خواست خداوند متعال نه تنها مشکلات و مفاسدی از این دست نخواهد داشت بلکه تبدیل می شود به فرصتی طلایی جهت تحکیم مبانی راستین شیعه و کلاسی بسیار مفید برای تعلیم مکتب اهل بیت و دفاع از کیان مکتب تشیع .

این را هم بگوییم که باسند متصل صحیح ! از چندتن از علما برایم نقل کردند که ایشان نیز از وضعیت فعلی عمره های دانش جویی و دانش آموزی راضی نیستند .

\*\*\*



## چند دانه خرما!

دیروز پنج شنبه ۸/۶/۸۶ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بر روی تربت سید الشهداء (علیه السلام) خواندم و به پیشانی تشنه ام صفایی دادم! بله رفتیم "مزرعه" همانجایی که مسجد شیعیان مظلوم مدینه است و چقدر با صفا بود از در که وارد می شوی بوی ولایت مشامت را پر می کند، به همه از عمق جان سلام می دهی و بعد از هر سلام می گویی: "جانم، به به، قربانت شوم ای امیرالمومنین فدای تو و همه پیروانت."

این جا همه چیز اشکت را سرازیری می کند و تو نمیدانی چه شده؟ دیوارهایی با کتیبه های زیبای "یا علی" و "یا زهرا"، نوای دلنشین دعای فرج و مهر زیبای کربلا (که چه کوتاه فکرانه آن را بت ما شیعیان می دانند) و مفاتیح الجنان و زیارت عاشورا و... .

مؤذن اذان می گوید و تو وقتی ذکر دل ربای "أشهد أن علیا ولی الله" را می شنوی نا خودآگاه و با صدای بلند صلوات می فرستی و آن ها چقدر با محبت تو را نگاه می کنند.

اینجا مسجد شیعیان است و اینها همه شیعه مرتضی علی و گره های پیشانی شان چه صریح برایت از سالهای رنج و غصه ا شان می گوید، سالهای سوختن و ساختن، سالهای دیدن بقیع خراب و خرابی أحد و دم بر نیاوردن و سالهای محدودیت های شدید اجتماعی و اقتصادی. و تو دوست داری پیشانی تک تکشان را ببوسی و بگویی: "یا علی"

نماز اینجا چه قدر می چسبد و چه قدر دست های پایین افتاده و نشنیدن صدای "آمین" لذت بخش است و چه قدر این ذکر دلنشین است "اللهم صل علی محمد و آل محمد" و چه قدر... و چه قدر... . امام جماعت ظهر جوانی است خوش برخورد و گشاده رو که از اقوام شیخ عمری، یعنی همان عالم شیعیان اینجاست بعد از نماز سراغش رفتم، تحویل گرفت شاید از باب لنگه کفشی در بیابان نعمت است! خواستم عربی با او صحبت کنم فهمیدم مدتها قم بوده و به فارسی مسلط است همسایه مدرسه امان هم از کار در آمد، نزدیکیهای شهیدین خانه داشت.

درمورد اوضاع شیعیان آنجا پرسیدم می گفت بعد از روی کار آمدن ملک عبدالله اوضاع کمی بهتر شده مؤید کلامش تابلویی بود که در راهروی ورودی مسجد به چشم می خورد ظاهرا بریده ای از روزنامه بود که بزرگش کرده بودند در مورد دیدار ملک با گروهی از شیعیان مدینه. عبدالله در این دیدار گفته بود: "به شما و اخلاصتان نسبت به دین و وطن آگاهی کامل دارم!" در تایید کلام شیخ

گفتم: " آری چهار، پنج سال پیش که اینجا آمده بودم مسجد خیلی محدود تر و کوچک تر بود ولی الان بحمدالله زیباتر شده و وسیع تر .

گفتم در آن سال با حضرت آیت الله خوشوقت و پسر بزرگ مقام معظم رهبری خدمت شیخ عمری رسیدیم و ایشان خیلی محبت کردند، یادم هست به فرزند آقا گفتند: " بَلِّغْ سَلَامِي إِلَى السَّيِّدِ الْقَائِدِ وَ قُلْ لَهُ أَنِّي أُوَدُّهُ " و این " أُوَدُّهُ " را چند بار تکرار کرد . بعد هم دو بسته از خرماهای اعلائی مزرعه را به عنوان هدیه به آیت الله خوشوقت و آقا سید مصطفی تقدیم کرد

کلامم را تایید نمود و گفت آن جلسه را به خاطر دارم و چندی قبل که خدمت مقام معظم رهبری رفته بودم ایشان به من فرمودند: " هنوز چند دانه از آن خرماها را نگاه داشته ام " خیلی برایم جالب بود و مایه افتخار الحمدلله علی مولانا علی و الحمد لله علی قائدنا سید علی اللهم احفظه و انصره .

\*\*\*

## لَبَّيْكَ

الان که داشتم در صندلی آخر اتوبوس می نوشتم ابراهیمی آمد و ناغافل قدری آب یخ پشت گردنم ریخت . یخ کردم آن هم از نوع بد جورش ! بهش گفتم حیف که درحالت احرام جدال و فسوق حرام است و الا چند تا فحش درست و درمون بهت می دادم !  
کمر دستم خیلی درد گرفته ( منظور همان میچ دستم است که همچنان درپیچ و تاب خوردن های اتوبوس سعی دارد خوانا بنویسد )

رفقا لبَّيْكَ می گویند با شور و اشتیاق و باز هم لبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ...

\*\*\*

## یا حضرت رضا

برگردم سراغ تتمه خاطرات مدینه ؛ نماز ظهر را با حسین متقی رفته بودم مسجد شیعیان و در برگشت تصمیم داشتیم پیاده تا هتل برویم ، غریبی آشنا که از مسجد بیرون آمده بود با ماشین جمز قدیمی اش کنارمان توقف کرد و دعوت نمود سوار شویم ما در کنارش نشستیم و خانواده دیگری را هم از شیعیان مدینه سوار کرد و به راه افتادیم می گفت: " خدمت گزاری شما برایم شرف است . "

اگر لباس عربی نداشت فکر می کردی از میانداران یکی از هیات های قم است خیلی با صفا بود در همان چند دقیقه که در جوارش لذت حضور می بردیم کلی التماس دعا داشت در حرم اما م رثوف علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) خانواده ای هم که در عقب ماشین نشسته بودند هوای مشهد داشتند و می گفتند سلام ما را به امام رضا (علیه السلام) برسانید هنگام پیاده شدن یک اسکناس ده ریالی در آوردم و گفتم: " این هدیه نیمه شعبان باشد برای فرزندان " به هیچ وجه قبول نکرد با اینکه کاملا معلوم بود از آن توپوتا سواری که رسما گدایی می کرد وضع اقتصادیش به مراتب بد تر است . جوابش به حرفم جالب بود می گفت: " این رساندن شما هدیه نیمه شعبان از طرف من باشد . " صفا کردم خیلی خیلی صفا کردم .

الان یکی در ماشین مدح علی می خواند و چقدر ذکر علی روح افزاست :

شبی در محفلی ذکر علی بود

شنیدم عارفی فرزانه فرمود

اگر آتش به زیر پوست داری

نسوزی گر علی را دوست داری

و گر در سینه ات مهر علی نیست

بسوزی گر هزاران پوست داری

یا مرتضی علی

اتوبوس خیلی می لرزد می ترسم الان قلم از عصبانیت مشتی حواله چانه ام کند لذا بقیه عقده های دلش را بعدا روی کاغذ خالی می کنم ان شاءالله

\*\*\*

## غریب توپه یا مادرت ؟

شب را هم با رفقا پیاده به سمت مسجد شیعیان رفتیم الحمدلله جمعیت بسیار زیادی آمده بودند و خود شیخ عمری نماز را خواند بعد از نماز به نیابت از طرف امام رضا (علیه السلام) برای زیارت مادرشان نجمه خاتون (سلام الله علیها) به سمت مشربه ام ابراهیم به راه افتادیم درشارع علی ابن ابیطالب (علیه السلام) و بعد از مستشفی الزهراء (سلام الله علیها) در سمت چپ ، قبرستان مخروبه ای است که دلت را آتش می زند بقیع کوچکی که همسر گرامی رسول الله (صلی الله علیه و آله) ام ابراهیم و مادر گرامی حضرت رثوف الائمه علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) نجمه خاتون در آن مدفونند و آتش جهالت و

بی رحمی وهابیت دامن اینجا را نیز گرفته است و چقدر دلت می گیرد و چقدر زمزمه می کنی " به امام رضا بگو غریب تویی یا مادرت ؟ "

وقت نماز عشاء رسیده بودیم آنجا و اطراف خلوت بود ما هم فرصت را غنیمت شمرده عقده های به دل مانده از بقیع را یکجا خالی کردیم از دیوار به درون قبرستان پریدیم و داخل قبرستان دورشان گشتیم و دلمان یک زیارت نامه مفصل از طرف امام هشتم خواند و مژه هایمان نماز زیارت را به امامت نسیم غربت به جماعت گزاردند .

\*\*\*

## "وجادلهم بالآیة هیه احسن"

جمعه ۸۶/۶/۹ روز وداع با مدینه و جا گذاشتن دل در بین الحرمین اینجا بود .

برای نماز جمعه به حرم رفتم ولی به خطبه ها نرسیدم اینجا خطبه ها را خیلی کوتاه و پاستوریزه و البته از روی نوشته می خوانند به نظر می رسد برخی خطبه های ما نیز حداقل از لحاظ زمان باید کمی تعدیل شوند خدارحمت کند آیت الله مشکینی را چه خطبه های با صفایی داشت و چه نماز با صفا تری می خواند .

بعد از نماز مشغول زیارت وداع بودم که شخصی در کنارم نشست و سر صحبت را باز نمود. نمی دانم چه چیزی در وجودم هست که اینها همه نور هدایت را در پیشانیم می بینند و تصمیم می گیرند مرا اصلاح کنند!!!

اهل جده بود و اسمش احمد و صد البته طلبه ای سخت مدافع اصول وهابی گری خواست انگلیش اسپیک کند ! گفتم عربی می دانم خوشحال شد و شروع کرد صغرا ، کبرا چیدن و رگباری آیه و روایت خواندن که "ایاک نعبد " یعنی فقط باید خدا را بپرستیم و یکی از مصادیق عبادت هم خواندن و یا علی و یا حسین و یا زهرا گفتن است چون در آیه دیگر فرمودند :

" ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یتجیب له الی یوم القیمه و هم عن دعائهم غافلون ۰۰۰ و اذا حشرالناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین " ۶۵ احقاف

و اینکه در آخر عبادت گفته دلیل می شود بر اینکه دعاء و خواندن هم عبادت است و کذا و کذا ... فقط لبخند می زدم و نگاهش می کردم او هم به خیال اینکه مرا یک قدم به نور هدایت نزدیک تر کرده بیشتر ذوق می کرد و با آب و تاب تر ادامه می داد حرفش که تمام شد گفتم: " خوب دیگر

همه حرفهایت را زدی دیگر حرفی برای گفتن نداری حال بگذار من برایت بگویم در مورد "ایاک نعبد" ما نیز می گوئیم "تقدیم ما حقہ التاخیر یفید الحصر" و عبادت فقط و فقط مخصوص خداوند متعال است و لا غیر .

اما آیه دوم اتفاقا به قرینه آخر آیه منظور از اول آیه معلوم می شود یعنی اینکه در نهایت می گوید "بعبادتہم" مشخص می شود این دعاء و خواندن به گونه ای بوده که معبود را می خوانند و این شرک محض است و مانیز قبولش نداریم بعد چند مثال نقض بر این آوردم که تو اگر فرزندات را صدازدی و گفتی یا عثمان آیا این دعاء غیرالله و عبادت شریک خداست؟ یا اینکه این همه خودتان می گوئید "السلام علیک یا رسول الله" این مصداق عبادت غیر خداست؟ و یا و یا ...

می گفت: "نه این که شما میت را می خوانید این اثبات صفت سمیع بودن که از صفات الهی است برای این مرده است و این از مصادیق شرک است و چنین اینکه از آنها کمک می خواهید آنها را در صفت قدیر بودن شریک خدا قرار داده اید."

خندیدم و گفتم: "برادر تو اگر در کاری به مشکل بربخوری و از دوست خود کمک بگیری و بگویی یا فلان کمک کن آیا او را در سمیع و قادر بودن شریک خدا گرفته ای؟!"

گفت: "نه فرق می کند شما اموات را می خوانید و این با خواندن احیاء فرق می کند."

گفتم: "ما امواتی را می خوانیم که همه اشان "قتلوا فی سبیل الله"

هستند" و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون" و نمی دانم شما معنای "حی" بودن در این آیه را چه می دانید؟"

خیلی مضطرب و نگران بود و سعی می کرد موضوع را عوض کند بعد از چند دقیقه شخص دیگری را صدا زد تا کمکش کند می گفت او از من آگاه تر است و بگذار او بیاید اسم آن دیگری ولید بود و چهره اش بسیار علمایی، آن هم از علمای برجسته! ریش بلندی داشت و البته نامنظم.

بحث آیه وضوء را مطرح کرد و اینکه چرا شما پایتان را مسح می کنید حال آنکه در آیه آمده "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین..." ۶ مائده. و این "ارجلکم" عطف به "وجوهکم" است فلذا منصوب شده پس باید "فاغسلوا" بر آن هم داخل شده باشد گفتم: "اولا آیه قرائت دیگری دارد که "ارجلکم" در آن قرائت مجرور خوانده شده و قطعا عطف بر لفظ "رؤوسکم" است ثانيا در همین قرائت نصب هم همه علماء نحو و حتی اهل سنت جایز می دانند این "ارجلکم" عطف بر محل "برؤوسکم" باشد مثل "لیس زید بقائم و لا

قاعداً" و شرط عطف بر محل که امکان ظهور اعراب محلی است نیز در اینجا موجود است چرا که " مسحت الرأس" نیز کثیرالاستعمال است اتفاقاً شمنی در حاشیه مغنی البیب همین حرف را می زند ولی در ادامه می گوید این تفسیر اگر چه با اصول نحو و ادبیات سازگار است ولی از عقاید رافضه است و سنت پیامبر بر خلاف آن بوده (یعنی حتی او هم با همه تعصبی که دارد نتوانسته از نظر قواعد ادبیات عرب نظریه شیعه را رد کند )"

این جملات را که گفتم چند ثانیه ساکت ساکت بودند.

حرفهای زیادی می زدند و زیادی هم حرف می زدند شاید قسمتهای دیگر را بعداً نوشتم .

دو نکته برایم خیلی جالب بود و نشان از حقانیت عقاید ما داشت :

یکی اینکه در بسیاری از مطالب این دو با هم اختلاف نظر داشتند و در بعضی موارد کار بالا می

گرفت حتی خود من وساطت می کردم که بابا بی خیال و از این حرفها !!!

و دیگری جمله ای بود که " ولید " در اواخر بحث گفت . در حالی که خیلی مضطرب و ناراحت

بود می گفت : " بین فکر نکنی ما از علماء هستیم ها بعداً در ایران تعریف نکنی که من با دو تن از

بزرگانشان مناظره کردم ما دو طلبه معمولی در علوم دینی هستیم . " گفتم : " باشه " و در دل گفتم

خوب من هم که از یک طلبه معمولی خیلی معمولی ترم و الا اساتید ما که بزرگان شما را با یک

جمله در هم می پیچند چه رسد به شما .

قضیه ای از یکی از علماء یادم آمد که ذکرش خالی از لطف نیست :

بزرگی را به یکی از مناطق سنی نشین دعوت کردند ایشان شرط کردند که اگر مناظره و بحثی در کار

نباشد بیایند شرط پذیرفته شد اما به محض ورود ایشان جلسه ای از بزرگان اهل سنت تشکیل دادند

و در آن مجلس که ایشان نیز دعوت شده بود پرسیدند : " به نظر شما ابوبکر افضل است یا

علی؟" و ایشان جواب داده بود : " به نظر من ابوبکر نه تنها از علی افضل است بلکه مقام او از پیامبر

خدا نیز بالاتر است !" همه متعجب شده بودند و حیران که خود ایشان در ادامه می فرمایند : " دلیل

حرف من این است که به نظر شما ابوبکر آن قدر فهمیده و عاقل بود که برای خود جانشینی انتخاب

کند و برای اینکه مردم بعد از او دچار تفرقه و اختلاف نشوند عمر را به عنوان خلیفه بعد از خود

معرفی نمود ولی پیامبر ( العیاذ بالله ) اینقدر متوجه نبود که ممکن است مردم بعد از او دچار

سرگردانی و تشّت شوند و متفرق گردند و جانشینی برای خود تعیین نکرد !!!"

نقل است که در همان مجلس بسیاری مستبصر و به راه ولایت هدایت شدند"

آری این است " جدال بالّتی هی احسن " که می تواند قلوب رانرم و عقول را بیدار کند .  
" اللّهم اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی "

\*\*\*

## خدا حافظ مدینه!

امروز که می نویسم ۸۶/۸/۱۰ است و روز اول مکه بودنمان رو به پایان می رود اینجا در هتل "یمامه" هستیم هتل بزرگی در "شارع الهجره" که در نزدیکی خیابان "ابراهیم خلیل الله" واقع شده است. تا حرم ۱۲ الی ۱۵ دقیقه پیاده روی داریم البته اتوبوس هایی هم مرتب زائرین را از جلوی هتل تا حرم را می برند و برمی گردانند .

دیروز در مدینه ساعت ۳ همه در هتل جمع شدند تا با مدینه وداع دسته جمعی داشته باشیم خیلی جالب بود همه سراپا بغض بودند و یک جرعه کوچک کافی بود برای آتش زدن تمام دل همه و یک جمله بس بود برای سوختن و اشک ریختن . هرکسی برخاست و چیزی گفت و دل ها را شعله ورتر ساخت غیر از خود حاج آقای صالح پرور که روضه زیبایی خواند و باردیگر شعر زیبای " اینجا مدینه است .... " که روز اول هم خوانده بود زمزمه نمود دو سه نفر از رفقاء هم هر کدام دو سه دقیقه بر جراحت دلهای غمدیده نمک پاشیدند یکی گفت : برای آمدن به مدینه نذر کرده بودم به عدد سن بی بی حضرت زهرا(سلام الله علیها) هجده ضربه سیلی به صورتم بزنم یکی در ایران و هفده تای دیگر در مدینه حال بیایید با هم برای بار دیگر به اینجا برگشتن همین نذر را بکنیم و این بار یک ضربه را اینجا بزنیم و هفده تای دیگر را در مرتبه بعد که مشرف می شویم بعد شعری خواند و خواست در همین مجلس و با همین بیت شعر دست ها به یاد مادر سادات با صورت ها آشنا شود و چقدر گریه در فضا پیچیده بود و چقدر دوست داشتی آنجا بمانی و چقدر در مدینه انگار در خانه بابای مهربانت هستی و چقدر بابایت را دوست داری و مادرت چقدر مهربان است . خدایا لاتجعلہ آخر العہد منی لزیارتها .

\*\*\*

## خدایا آدمم!

به سمت شجره به راه افتادیم و به میقات رسیدیم و این لبیک عجب ذکر غربی است لبیک اللهم لبیک و ما چقدر غافلیم از معنا و حال این ذکر انگار هیچ کس متوجه نیست چه می گوید و به که می

گوید بیشتر فکر اصلاح نیت و لفظ و در کجا گفتن آن هستند، اینکه چه می گویند و به چه کسی می گویند و لیبیک کدام دعوت را فریاد می کنند زیاد مهم نیست. ای کاش علماء و روحانیون ما کمی بیشتر به این جنبه های لیبیک توجه می کردند تا احتیاطات و تصحیح ظواهر.

در روایت هست که حضرات معصومین (علیهم السلام) هنگام لیبیک گفتن رنگ از رخسار مبارکشان می پرید و می گفتند اگر مولایم بگوید "لابیبیک و لا سعدیک" چه کنم؟

یکی از وعاظ اهل معنا جریان زیبایی را نقل می کرد: "یکی از روحانیون محترم می گفت چندی قبل قرار بود با کاروانی از حجاج عازم سفر حج شویم قبل از سفر شخصی نزد من آمد و سفارش یک مرد و همسرش را به من کرد که این دو خیلی محبوب و سر بزیزند و شما هوایشان را داشته باشید گذشت تا وقتی به میقات رسیدیم و همه محرم شدیم و آماده حرکت، هنگام رفتن دیدیم این آقا هنوز نیامده برگشتم در مسجد و دیدم در گوشه ای نشسته و زار زار اشک می ریزد به او گفتم محرم شده ای و لیبیک گفته ای یا خیر؟ گفت هنوز نه حاج آقا و بعد با لحن خاصی پرسید: "حاج آقا لیبیک یعنی چه؟" به او گفتم: "لیبیک یعنی خدایا آدمم!" بعد با حال خوشی تکرار کرد: "خدایا آدمم خدایا آدمم" و به من روی کرد و گفت: "شما بروید من الان لیبیک می گویم و می آیم" رفتم ولی باز هم خیلی دیر کرد برگشتم با خود بیرمش دیدم در گوشه مسجد افتاده و کس دیگری او را با خود برد آری حاجی واقعی و با معرفت هنگام لیبیک گفتن به محبوب جان داده بود و به جای زیارت خانه به زیارت صاحب خانه رفته بود. رحمه الله علیه و جعلنا الله مثله.

\*\*\*

## یک بحث وسواسی!

با ابراهیمی بحث وسواس داشتیم می گفتم بعضی از ما دین را برای مردم خیلی سخت کرده ایم خدایی اگر در متن آیات و روایات نگاه کنیم دینی که پیامبر آورده اصلا این سخت گیری ها و مشقت های امروزی در آن پیدا نمی شود مثلا همین بحث نیت که اینقدر احتیاط می کنند و سخت می گیرند اصلا قدیم ها مطرح نبوده مرحوم امام در مناسک می فرمایند: "نیت را لازم نیست به زبان بیاورد و لازم نیست به قلب بگذرانند بلکه همانکه بنا دارد این عمل را بجا آورد و با این بنا بجا آورد کفایت می کند به عبارت دیگر نیت در عبادت و کارهای دیگر در این جهت فرقی ندارد پس همانطور



که انسان با قصد آب می خورد و راه می رود عبادت را اگر همانطور بجا آورد با نیت به جا آورده " منتخب مناسک ۱۴۳

حال این کلام امام را با فعل و قول برخی دیگر مقایسه کنید که چقدر کار را سخت کرده اند دیروز در مسجد شجره هنگام غسل صدای دو نفر را می شنیدم یکی بلند از دیگری می پرسید خوب حال چه کار کنم و آن دیگری می گفت هرچه من می گویم بگو: " غسل می کنم غسل مستحب برای احرام قربه الی الله سرو کردن ... طرف راست .... طرف چپ " و آن بنده خدا هم تکرار می کرد. در همان حال غسل کلی خندیدم.

استادمان می گفت میرزای قمی رحمه الله در این زمینه کار زیبایی کرده اند نقل است روزی شخصی نزد ایشان آمده و گفته بود من در نیت نماز خود دچار وسواس هستم و نمی توانم نیت کنم ایشان با ظرافت فقهی خود به او گفته بودند اگر من مجتهد و مرجع تقلید تو هستم به تو دستور می دهم از امروز نمازهایت را بدون نیت بخوانی و حق نداری نیت کنی! بنده خدا رفته بود و خیلی نگران برگشته بود که آقا! نمی توانم نیت نکنم! میرزا هم فرموده بود خوب مرد مومن نیت همین است که تو نمی توانی نکنی و همین برای عبادات کفایت می کند و مشکل وسوسه آن بنده خدا رفع شده بود همچنین شنیدم شخصی از علماء برای از بین بردن این حساسیت و وسواس بیجا به شخصی که دچار این مشکل بود دستور داده بودند به مدت ده روز هنگام نیت بگوید چهار رکعت نماز باطل می خوانم قربه الی الله و بنده خدا بعد ده روز آمده بود و گفته بود: " مشکلم حل شد " آقا هم فرموده بودند: " خب حالا ده روز نمازت را اعاده کن! "

یا در بحث شروع و ختم طواف به حجرالاسود حضرت امام و دیگر علماء می فرمایند: " در طواف باید به همان طوری که همه مسلمین طواف می کنند از محاذات " حجرالاسود " بدون دقتهای صاحبان وسوسه شروع کنند و در دورهای دیگر بدون توقف دور بزنند تا هفت دور تمام شود و ختم به حجر هم به این حاصل می شود که بدون توقف هفت دور را ختم کند دور هفتم به همان جا که شروع کرده ختم شود و لازم نیست در هر دوری بایستد و باز شروع کند و کارهای جهال را نباید بکند. " منتخب مناسک ص ۱۵۲

و در بحث اینکه باید شانه چپ به سمت کعبه باشد می فرمایند: " لازم نیست در تمام حالات طواف خانه را حقیقتاً به شانه چپ قرار دهد بلکه اگر در موقع دور زدن حجر اسماعیل (علیه السلام) خانه از

طرف چپ قدری خارج شود مانع ندارد حتی اگر خانه متمایل به پشت شود لکن دور زدن به نحو متعارف باشد اشکال ندارد " منتخب مناسک ۱۵۳

و حضرت آیت الله مکارم چه زیبا در ادامه همین مساله می فرماید: " بهتر است به جای این گونه کارهای غیر متعارف مانند همه مسلمین طواف کند و حضور قلب داشته باشد و با خداوند راز و نیاز کند " ص ۱۵۲ منتخب مناسک حج .

بسیار می بینم افرادی را که به خاطر دقت و احتیاط زیاد در همین دو مساله اصلا متوجه نمی شوند چه می کنند و تمام فکر و ذکرشان این می شود که یک وقت خدای نکرده از شانه چپشان یک میلیمتر آن طرف تر نرود یا برای شروع طواف نوک انگشت پایشان در محاذات حجر باشد و چقدر جاهلانه است این که عبادت مانع عبودیت شود .

یکی نیست بگوید آخر مرد مؤمن یا خانم مؤمنه تو آمده ای اینجا که با خدای خود عشق بازی کنی و بگویی آمده ام دورت بگردم. آیا با این اوضاع جز این است که فقط و فقط دور خودت گشته ای و دیگر هیچ واقعا شیطان خیلی شیطان است! می داند هر کسی را از چه راهی محروم کند!

به ابراهیمی می گفتم: " به نظر می رسد این عده افراد یک بخش عمده اشکالشان به خداشناسی غلطشان بر می گردد یعنی خدا را آن گونه که باید و شاید نشناخته اند از خدا در ذهنشان یک بد اخلاق اخموی خط کش به دست ساخته اند که منتظر نشسته تا من یک میلیمتر در طوافم اشتباه کنم و او هم با همان خط کش مذکور چنان بر فرق سرم بکوبد که لوزالمعده ام از بینی مبارک بیرون پاشد!!! حال آنکه خدای کریم و رئوف در سرتا سر قرآن بر این امر تاکید دارد که " ما جعل علیکم فی الدین من حرج " و حتی در آیات وجوب روزه بالاتر از این می فرماید: " یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر " نمی دانم این افراد این آیات را نخوانده اند یا معنایش را نفهمیده اند .

آیا خداوند اینها این قدر بخیل و بد اخلاق است که حاجی پول خرج کرده رنج سفر کشیده را اگر شانه اش کمی از کعبه متمایل شود با مخ وارد جهنم کند؟! چقدر باید انسان نمک شناس باشد که چنین تصویری از ارحم الراحمین در ذهنش نقش گرفته باشد خدایا ببخشید من از طرف اینها از شمای کریم معذرت می خواهم (یکی نیست بگوید تو خودت چکاره ای؟! ) روایات ما نیز سراسر بر همین مطلب تاکید دارند معلوم می شود حضرات معصومین (علیهم السلام) به شدت سعی در جلوگیری از وسواسی شدن پیروانشان دارند و در بررسی روایات قدم از قدم بر نمی داری مگر اینکه به نشانه هایی از این امر بر می خوری! مثل قضیه ای که هم در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و هم در مورد

امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ایشان قبل از تخلی قدری آب به پایین لباس مبارکشان می پاشیدند تا اگر بعد از قضاء حاجت رطوبتی در لباسشان دیدند بگویند ان شاءالله آب است و پاک!

در کتاب شریف "من لا یحضره الفقیه" و در باب وصف وضوی نبی (صلی الله علیه و آله) این روایت آمده است: امام باقر (علیه السلام) به اصحاب خود فرمودند: "آیا می خواهید برایتان بگویم پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه وضوء می گرفتند؟" عرضه داشتند: "بلی یابن رسول الله" ایشان در خواست ظرفی آب کردند و دست مبارک را در آن فرو بردند و فرمودند این اگر دست پاک باشد (و نیاز به تطهیر نباشد) بعد یک مشت آب روی صورت مبارک ریختند و یک بار (دقت شود فقط یک بار) دستشان را از بالا به پایین کشیدند (در متن روایت "امرّمة واحدة" آمده یعنی یک بار دست کشیدند و نه اینکه یک بار شستند) و سراغ بقیه اعضا رفته و به همین منوال. من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۳۶

در روایت دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است "وضوء با یک مد آب و غسل با یک صاع باشد و پس از من اقوامی خواهند آمد که این مقدار را کم می شمارند و ایشان بر خلاف سنت من هستند و هر کس بر سنت من باشد همراه من در حظیره القدس خواهد بود"

دقت شود که یک مد یعنی ۷۵۰ گرم و یک صاع یعنی ۴ مد معادل ۳ کیلو گرم و با توجه به این که هر کیلو آب یک لیتر است یعنی ۳ لیتر آب در صورتی که در گزارشی از سازمان آب دیدم در هر یک دقیقه که دوش آب باز است بین ۲۰ تا ۴۰ لیتر آب مصرف می شود حال اگر سریعترین غسل ها را ۴ دقیقه ای حساب کنیم در خوش بینانه ترین وضع می شود ۸۰ لیتر یعنی بیش از بیست و شش برابر آنچه پیامبرمان فرموده !!!

واقعا که متن دین ما با آنچه عمل می کنیم چقدر متفاوت است شاید همین است معنای روایتی که می فرماید وقتی امام عصر ارواحنا له الفداء ظهور کنند بسیاری از مردم گمان می برند دین جدیدی آورده اند "

البته ابراهیمی هم حرف خوبی می زند: "بسیاری از این احتیاطات در اثر احتیاط در مقام بیان فتوا و افتاء حاصل می شود یعنی با توجه به خطرناک بودن این مقام بسیاری در این باره احتیاط می کنند "

ولی فکر می کنم این نوع احتیاط نوعی بی احتیاطی است!

از مرحوم میرزا جواد آقا ی ملکی تبریزی نقل شده که فرمودند: "در مسأله نجاست و طهارت احتیاط در احتیاط نکردن است."

\*\*\*

## شب خوبی داشته باشید!

- در مدینه دو تا و در مکه تا الان یکی دیده ام و خیلی خوشم آمد!

- چی؟

- ببخشید نهاد جمله را و نهادم!

- خوب حالا بگو!

- باشه الان می گویم

- خوب بگو!!

- چرا داد می زنید؟ خوب نیست اینجا شهر رحمت الهی است - استغفرالله باشه " ماشین عروس "

!!! بله ماشین عروسهای اینجا خیلی جالب اند و اصول گرا!

- چطور؟

- ماشین ها را مثل ما گل می زنند و تزئین می کنند اما برای محفوظ بودن و دیده نشدن عروس خانم تمام شیشه های ماشین را با ماده ای سفید رنگ می پوشانند که هم از دیده شده جلوگیری می کند و هم خود نوعی زینت است این ماده سفید چیزی شبیه کف متراکم خشک شده و یا مثل سفیده تخم مرغ زده شده است که هنوز هم نفهمیده ام جنسش چیست ولی به هر حال پوشش زیبا و جالبی به نظر می رسد ، البته برای دیدن بیرون و آینه ها توسط راننده قسمت کوچکی از شیشه جلوی راننده و کنار آینه ها را باز می گذارند و خود این قسمت را نیز به صورت قلب در می آورند . خیلی خوشم آمد چون از اول با این قضیه ماشین عروس خیلی مشکل داشتم به نظر می رسد عروس برون یا عروس برون در کشور ما اصلا درست اجراء نمی شود بسیاری از ماشین عروس ها در واقع نمایشگاه ناموس داماد هستند که اتفاقا تازه هم از آرایشگاه آمده و این چقدر زشت و مایه ننگ است ! به کرات دیده ام جوان های موتور سوار بی هرزه ای را که کارشان تعقیب این ماشین هاست و چراندن چشمهایشان در این سبزه زاری که صاحبش خود دعوتشان کرده ! عزیز می گفت کسانی که این کار را می کنند در واقع دارند در شهر اعلام می کنند که مردم بیایید ناموس مرا ببینید .

از طرف دیگر به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که رجوع می کنیم می بینیم بزرگداشت شب زفاف و برگزاری خود مراسم عروس کشان درسیره ایشان بوده و نقل است که خود ایشان امر به اظهار شادی

در این شب فرموده اند و شاید وجهش هم پر سرو صدا برگزار شدن و تبلیغ برای سنت حسنه ازدواج باشد ر.ک. به جریان شب ازدواج امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) . این شیوه ای که اینجا دیدم هم احیاء سنت عروس کشان بود و هم عاری از مفاسد امروزه آن ، عروس خانم محفوظ و محجوب در صندلی عقب می نشیند و ماه داماد با خیال آسوده مرکب به سوی مسکن می راند (غیرت از همه خوب است شیعه و سنی ندارد در روایت هم داریم که خداوند غیور است و غیرت را دوست دارد .) خوب ! خوش بگذرد ، شب خوبی داشته باشید .

\*\*\*

## دورت بگردم !

طواف چه حالی می دهد ! وارد مسجد که می شوی مستحب است برای تحیت و احترام مسجد قبل از نشستن نماز بخوانی حال یا نماز واجب و مستحب خاص یا اصلا دو رکعت نماز به نیت تحیت مسجد فقط در مسجدالحرام تحیت ، طواف است یعنی مستحب است قبل از نشستن در این مسجد شریف یک طواف به جای آوری و دو رکعت نمازش را بخوانی . این طواف خیلی عبادت زیبایی است نمی دانم ولی شاید بتوان گفت عاشقانه ترین عبادت است می گردی و می گردی و صفا می کنی و برایش می خوانی :

اومدم دورت بگردم

" من گدای دوره گردم

دست خالی بر نگردم "

کمکم کن حالا آقا

و صدای او را که همین جاهاست چه واضح در دلت می شنوی و چقدر دلت سرشار از لطافت حضور او می شود دلت می خواهد تسبیح هزار دانه دلت را برداری و هزار دور بگویی " دوستت دارم کریم ! " " دوست دارم رحیما ! " " دوست دارم رثوفا ! " و جوابش چقدر برایت دل نشین است " دوستت داشتم که دوستم داری " و تو را چقدر مشمول رحمت خود کرده است که اکنون اینجا ای و می توانی روی پرده خانه اش دست بکشی و احساس کنی در آغوش خود خودش قرار گرفتی و او دست رحمت و نوازش کریمانه اش را چه لطیف بر سرت می کشد. اینجا همه چیز بوی خدا می دهد این سفر توحیدی است .

در روایت آمده استلام حجرالاسود به منزله مصافحه با خداست از عارفی عزیز و عزیزی عارف پرسیدم: "معانقه اش کجاست؟" خندید و گفت: "آن در همه جا می شود حتی در تهران و قم!" و چه زیبا گفته بود آن زائر که: "وقتی برای اولین بار کعبه را دیدم احساس می کردم خداوند مرا در آغوش گرفته است."

و بعد از این عبادت زیبا باز هم نماز است که به اوج می رساندت و نماز در این مسجد که نماز و نیاز همه اولیاء را به خود دیده است صفای دیگری دارد.

عبادت دیگر اینجا "نگاه" است آری نگاه! یکی از اعمال و آداب این مسجد شریف نگاه به کعبه نام برده شده است و اگر پس از طواف و نما زخدایی شده باشی این نگاه چه پروازی می دهد دلت را. بیا و با همین دو قطعه لباس بی پیرایه احرام دمی در این فضا بنشین و از عمق جان بگو: "دو رکعت نگاه بی گناه می کنم قربۀ الی الله... الله اکبر".

آن گوشه حرم "مسعی" است محل رفت و آمد هزاران دل بی قرار و خدا اینجا چه زیبا نشسته تا از رژه عبودیت بندگان خود سان ببیند. از آن چراغ ها که سبز است هروله می کنی یعنی دیگر بی تاب تو شده ام نمی توانم آرام قدم بردارم می خواهم تا با تو بودن را بدوم و باید این عشق را به گونه ای ابراز کنم: "عالمیان ببینید... ببینید بنده بی تابی را که در تب و تاب محبوبش دوان دوان از این سو به آن سو می رود تا شاید هنگام تقصیر به او بگویند تمام قصورها و تقصیرها یت را بخشیدم بیا تو محرم محرم شده ای و وصال ارزانی تو باد... ای خوش آن دم...."

\*\*\*

## هیچ کجا وطن نمی شود!

دیشب یک کار شجاعانه و شاید هم کمی تا قسمتی متهورانه کردم البته مجبور بودم البته مجبور که نه ولی خوب رفتم دیگر، موهای سرو صورتم خیلی بلند شده بود و دیگر از اهالی اینجا تشخیص داده نمی شدم! دل به دریا زدم رفتم سلمانی! آن هم از نوع بسیار چرکش! به اصلاح می گویند تخفیف شعر! از مصلح! خواستم کمی تخفیف دهد! او هم مشغول شد هم موهایم را می زد، هم خودم را! خیلی خشن بود حتی تیغش را هم بدون هیچ مقدمه و موخره ای و همین طور خشک بر پس گردن و بالای گوشم می کشید یا در واقع می خراشید! دو سه جا را به خاک و خون کشید! و من عاجزانه از او درخواست کردم بی خیال زیر حلق شود چون اگر آن گونه ادامه می داد احتمالاً آنورتم را پاره

می نمود! ولی از حق نگذریم دستش سریع بود و اصلاحش هم بد نبود هر چه باشد هر روز کلی حاجی مشتری اینها هستند و باید فول پاور کار کنند.

اما کار به حساب و کتاب که کشید کلی قربان صدقه ایران خودمان رفتیم ۲۰ ریال تمام تیغم زد که از آن تیغ های اول خیلی دردناک تر بود ( این ۲۰ ریالی که گفتم ریال سعودی بود نه قران خودمان یعنی می شود ۵ هزار تومان !!!) ازش پرسیدم از همه همین قدر می گیرید یا ما چون خارجی هستیم و توریست محسوب می شویم! این پوست را از کله مان می کنید. قسم خورد که نه والله این حرفا چیه همه سواء سواء هستند و الخ.

واقعا باید قربان ایران خودمان رفت یعنی هم رفت و هم آمد!

درست است اینجا نوشابه و برخی منسوجات و اتومبیل و سوغاتی های بنجل چینی که بعضی شان هیچ بار مصرفند ارزان تر از کشور ماست اما خدمات و هزینه زندگی در این کشور خیلی بالاتر از ایران است حداقل کرایه ای که برای کوتاه ترین مسیرها از تو می گیرند ۵ ریال معادل ۱۲۰۰ تومان است واقعا هیچ جا وطن نمی شود گرچه حریمهای اینجا هم وطن محسوب می شوند.

این حرفهای بالا را که برای ابراهیمی خواندم اشکال کرد که چرا افراد را توصیف نمی کنی تصمیم گرفتم حرفش را گوش بدهم خود ابراهیمی قد متوسطی دارد و نسبتا تپل است قیافه اش معمولی است و مشخصه خاصی ندارد که توصیف کنم فقط لهجه اش شیرین است خیلی، آن قدر که می ترسم مرض قند بگیرد! آن سلمانی هم که دیشب رفته بودم جوانی بود تقریبا ۳۰ ساله و ظاهرا پاکستانی شاید هم هندی، ریش های صاف و سیاهی داشت ولی نه زیاد بلند ریز نقش بود.

این را هم بگویم که نیروی کار در اینجا همه خارجی هستند و بیشتر بنگلادشی و اندونزیایی و هندی و پاکستانی. نمی دانم چرا؟ شاید چون کار زیاد است و شایدتر چون کارگر کم است! منظورم از کارگر آدم کارکن است.

\*\*\*

## هر آجر، یک ذکر

مسعی دو طبقه است و برخی از طبقه بالا مسعی می کنند اما جدیدا در کنار مسعی دارند آن را از عرض هم گسترش می دهند ظاهرا آن قدر مسعی و مسعی کننده فراوان است که علاوه بر توسعه عمودی باید آنرا افقی هم بزرگ کنند شنیدم پیمانکار این طرح، تعهد کرده تا ایام حج این پروژه را

به پایان برساند و حسابی هم کار می کردند. فکر کنم امروز علت سرعت عملشان را فهمیدم: از نیروی کار زیادی استفاده می کنند دور یک ستون از ستون هایی که بتن ریزی می شد پنج شش نفر مشغول کار بودند در حالیکه در جاهای دیگر یک نفر یا نهایتاً دو نفر را می توان در این موقعیت دید . نکته جالب دیگر این که هنگام نماز تمام این تکاپوها و سرو صدا ها سکوت محض می شود و همه کارگران و دست اندر کاران به نماز می ایستند و دیگر هیچ صدایی نمی آید و این چقدر زیباست یادم است در ایران با بنایی قدیمی و متدین در مسجدی که در حال تعمیر بود صحبت می کردم وقت نماز بود ولی کارگرها همه مشغول کار خودشان بودند معمار مزبور ، آهی کشید و گفت : " قدیم بناها و کارگرها در مسجد با وضوء کار می کردند و هر آجر را با یک ذکر روی آجردیگر می گذاشتند این است یکی از رموز حال مسجد های قدیمی اما حالا این آقایان انگار نه انگار که این جا مسجد است و الان وقت نماز .

\*\*\*

## اک خواب!

الان ساعت پنج دقیقه به سه صبح روز دوشنبه ۱۱/۶/۸۶ است و من خوابم می آید ولی نمی برد !!! و خوش به حال دستم که تنها نیست و با قلمم گرم گرفته . خوبی اینجا این است که حرمش مثل حرم امام رضای ما تا صبح باز است خدا کند نبرد ( خوابم را می گویم ) تا بروم .

تا ما برویم به سوی مولا !!!

ای خواب گران مبر تو مارا

آنقدرنخوابیدم که قریحه ام هم بیدارشد !

\*\*\*

## دود از کنده است!

شنبه بعد از نماز ظهر، عمو عباس را در کنار کعبه دیدم که مشغول نماز بود سلامی و کلامی . گفتم اینجا دیگه آخرشه به قول مرحوم آقا نجفی قوچانی هرچه باشه دود از کنده است ! خندیدیم . جوانی از عمو پرسید که در نماز طوافم بعد از نماز شک کردم چه کنم عمو گفت: " اعتنا نکن و وسواس را کنار بگذار " بعد هم به شوخی گفت : " اینجا خونه خداست بهش بگو خدایا همینه که هست می خوای بخواه نمی خواهی هم بخواه ! " آدرس و شماره اتاق عمو را گرفتم تا بعدابیشان سریزنم .



## وَأَلَّا فَلَافِل !

دوشنبه ۱۳۸۶/۶/۱۲. امروز تلفنی با " خانواده " صحبت کردم حسابی دلشان تنگ شده یک خوبی این سفرهای مجردی بعد از تأهل این است که " بیا تا قدر یکدیگر بدانیم " خونِ آدم کمی بالاتر می رود! اینجا هوا غالباً گرم و نسبتاً مرطوب است و مردمانش بر عکس، غالباً سرد و خشک. اول فکر می کردم فقط با ما ایرانی ها به خاطر ملیت و مذهبمان مشکل دارند اما بعد دیدم که نه! اینجا با خود هم درگیرند روابطشان با یکدیگر خیلی خشک و خشن است مشکل از آب و هوا و نژاد هم نباید باشد چون با عراقی ها زیاد گشتم خیلی صمیمی تر و باحال ترند هر مشکلی هست در مبانی عقیدتی و اصول اخلاقی تعریف شده توسط بزرگان دینی در این جامعه است اینجا کلاً با محبت و دوست داشتن مشکل دارند حال چه محبت خدا و پیغمبر و اهل بیت باشد چه محبت بین خودشان حال آنکه " هل الدین الا الحبّ و البغض " و " و من احبّ حجراً يحشر معه " و " اللّذين آمنوا اشدّ حبّاً لله " و " قل لا أسئلكم عليه أجراً إالا المودّه فی القربى "

و این مشکلات اعتقادی مخصوص این جامعه و تفکر و هابیت است چرا که حتی بسیاری از اهل سنت نیز اینگونه نیستند و عموماً اهل حب علی و اولاد علی اند. یادش به خیر برای تبلیغ دهه محرم به منطقه ای در کردستان رفته بودم که نیمی از اهالی اهل سنت و نیمی شیعیان بودند و اهل سنت هم پا به پای شیعیان و گاهی جلوتر از آنها در بزرگداشت مجالس امام حسین (علیه السلام) زحمت می کشیدند به عنوان نمونه علمدار هیئت و طبل زن اصلی و چای ریز و چای تعارف کن و حتی یکی از مداح ها از اهل سنت بود و روز عاشورا که بیش از سی راس گوسفند قربانی کردند بیش از نیمی از آنها را اهل سنت نذر کرده بودند. بله مشکل حتی از اهل سنت بودن مردمان اینجا نیست اشکال در تفکرات خشک، بی روح و خشن ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است که اکنون چون شجره خبیثه ای که " اجتثت من فوق الارض " در دل این مردمان جای گرفته است.

اللّهم إن كانوا يقبلون الحقّ فاهدِهِم و إلاً فَلَافِل !!

\*\*\*

## یک نکته جالب:

شما وقتی می خواهید شخصی که در آن طرف خیابان راه می رود و حواسش به شما نیست را صدا کنید چه می گویند؟ حاجی، حاج آقا، آقا، برادر، عزیز، مهربون، هوی، یارو، یا ... اما اینجا می گویند: "محمد" بله هر کس را که نمی شناسند و می خواهند صدایش بزنند می گویند: "محمد" خیلی برایم جالب بود شاید هم یک کمی بیشتر از خیلی.

\*\*\*

## برای شما کار می کنیم!

"نأسف من إزعاجكم نعمل لأجلکم" این جمله را بر روی تابلویی در کنار یک طرح عمرانی در دست ساخت دیدم که موجب ترافیک یک نقطه از شهر شده بود ترجمه اش هم البته نه با دقت کامل می شود "از این که شما را به زحمت انداختیم متاسفیم، برای شما کار می کنیم!" آدم وقتی در اوج عصبانیت از دست ترافیک سنگین که معمولا با بد و بیراه به مسوول این امر همراه می شود چشمش به یک چنین جمله ای بیفتد آرام می گیرد و قدری از غضب و عصبانیتش کم می شود و این خوب است و حتی می توان گفت بسیار خوب است. دیده ام در ایران خودمان هم جدیداً مشابه این کار را در برخی مناطق می کنند و چه خوب است اجرای این طرح در همه جا و برای همه پروژه های عمرانی که مردم را با زحمت مواجه می سازد اجرا شود چندانى ندارد اما در عوض کلی از ناراحتی های عصبی مردم کم می کند و باعث می شود مردم هم در اثر فحش و بد و بیراه به مسوولین این قدر گناه نکنند خلاصه خیر دنیا و آخرت در آن است!

\*\*\*

## چادر به چادر

سه شنبه ۸۶/۶/۱۳ هم رفتیم دوره گردی و این بار در سرزمین مکه اول قبرستان ابوطالب و بازهم قبور غریب و این بار ابوطالب و خدیجه و عبدالمطلب و عبدمناف و قاسم و عبد الله دو فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله)، جبل النورو کوهی که غار حراء در آن واقع است البته زیارت فقط از پایین

کوه و سریع بود و من در دو سفر قبلی آرزو به دل مانده بودم که تا خود غار بروم و این بار اما تصمیم داشتم حتما این کار را بکنم تا یار چه خواهد ...

بعد هم از عرفات و مشعر و منی دیدار کردیم و داغ دلمان تازه شد و آرزوی حج به یادمان آمد و تو ای کریم ما را هم در این با شکوه ترین میهمانی عرشی خود راه بده و بگذار ما هم به زودی زود در این محشر دنیا محشور شویم و شنیده ام که گل نرگس در ایام حج این جاست چه با صفاست این که بدانی تو در همان سرزمینی هستی که آقایت آنجاست شاید بشود چادر به چادر گشت تا او را یافت!

کوهی را هم نشانمان دادند و گفتند این کوه که هیچ ولی در کوه پشت آن غار ثور واقع است که قضیه آن خیلی معروف است اهل سنت از این واقعه غار ثور برای اثبات فضیلت بلکه فضائلی برای خلیفه اول استفاده می کنند که بله او صاحب رسول الله است و کذا و کذا حال آنکه اگر همراه بودن او را حضرت را بپذیریم این ماجرا هیچ دلیلی بر فضیلت او نمی شود چرا که از طرفی اطلاق لفظ صاحب به او هیچ اشاره ای به همراه بودن در ایمان و عمل ندارد و دلیل آن این که در سوره کهف لفظ صاحب ( به معنای همراه ) بر دو دوستی که یکی از آن دو مومن و دیگری کافر بوده اطلاق شده است: " و قال لصاحبه و هو يحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ... " کهف ۳۷ و از طرف دیگر از این آیه معلوم می شود آن کسی که همراه پیامبر بوده از لحاظ ایمان و توکل بسیار ضعیف بوده چون حضرت به او فرمودند: " لا تخف إنَّ الله معنا " یعنی او ترسیده بوده حال با توجه به این که خلیفه اول طبق نقل اهل سنت جزء اولین مسلمانان بوده و این واقعه مربوط به زمان هجرت باشد یعنی بیش از ۱۳ سال از ایمان او گذشته بود چطور ممکن است کسی که سیزده سال ایمان واقعی داشته و عبادت کرده و پیامبر و معجزات او را درک کرده این گونه بترسد که پیامبر ناچار او را دلداری دهد که: " نترس! خدا با ماست. " و این در حالی است که دیشب همین واقعه امیرالمومنین حیدر کرار علی ابن ابیطالب روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء به شهادت منابع اهل سنت در کمال شجاعت و اطمینان و بدون هیچ ترس و واهمه ای در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوابد و خم به ابروی مبارکشان نمی آورند .

فداء تراب نعل ابی تراب

انا و جمیع من فوق التراب

\*\*\*

## جان آدمیزاد

بعد از ظهر سه شنبه با سعید اکبری و حسین متقیراد پیاده تا قبرستان ابوطالب رفتیم چگونه و چطورش بماند فقط همین قدر بنویسم که اینجا هم مثل مشربه ام ابراهیم غیر عادی وارد شدیم و زیارت اجداد و عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خدیجه همسر باوفای پیامبر و دو فرزندشان چه با صفاست رزقنا الله شفاعتهم و الحشر معهم .

بعد از آنجا برای خرید سوغات سفر ( که مورد تاکید روایات هم هست ) سراغ یکی دو تا از فروشگاههای مفصلی رفتیم که از شیر مرغ تا جان آدمیزاد در آن یافت می شود و برای سوغاتی بردن همه چیز خوب است جز همین جان آدمیزاد !

\*\*\*

## "انا احبک"

امشب دوباره احمد زنگ زد که با هم قرار بگذاریم احمد همان وهابی سرسختی است که درمدینه تمام توان خود را به کار گرفت تا هدایت کند و عجب وجدان کاری داشت این مرد . از او فقط اسمش را می دانم و شاید آن را هم از ترس نیروهای امنیتی مستعار گفته باشد . قدش صد و هشتاد و چهره اش همچون دیگر هم عقیده ها مملو از موهای بلند و نامنظم البته خیلی پرپشت نبود چشمانش ریز و دهانش گشاد بود به خصوص و قتی با حرکات لب و دهانش ابراز انزجار و ناراحتی می کرد . قرار شد ساعت ۹ بیرون حرم او را ببینم از رفقا جداشدم و به میعادگاه رفتم، آمده بود با کلی کتاب و حرف و این بار وسط صحبت مرد ۳۵ یا بیشتر ساله ای !!! هم بر ما وارد شد چهره اش از دیگران آرام تر و برخوردش بهتر بود بعد ها فهمیدم قاضی است واز دانشکده شرعیات منطقه "قصیم" فارغ التحصیل شده اسمش عبدالله بود و همین طور فی سبیل الله آمد تا احمد را در هدایت گم کرده راهی یاری کند ! عبدالله هم ریشهای سیاه و بلندی داشت و سبزه بود و برعکس احمد که یکسره مضطرب و اخمو و عبوس بود او گاهی لبخندی برلبانش می نشست . دونفری به جانم افتادند و تا ساعت دوازده و نیم یکسره حرف زدیم و البته ایمانم به آنچه بر آن بودم افزوده شد عبدالله هم خیلی نرم تر شده بود قبول کرد که سجده بر تربت سیدالشهداء و حصیر شرک نیست جالب اینکه سجاده زیبایی همراه داشت که آن را با اصرار به من هدیه کرد .

حرف اصلیشان همان بود که خواندن غیر خداوند شرک است . که مفصل اشکال و جواب را ان شاءالله بعدا می نویسم .احمد در خواست کرد که فردا با او به زیارت یکی از علمایشان بروم تا شاید به دست او سر عقل بیایم و آن هر دو چقدر مستأصل و درمانده شده بودند و الحمد لله .

در میان صحبتها قرآنی را که در دست داشتم به سینه ام گذاشتم، سریع قرآن را از دستم گرفت که این کار را نکن ! گفتم قضایای لیلی و مجنون را شنیده اید که مجنون آمد به دیار لیلی و خاک آن را بر چشم می کشید و صورت بردرودیوار می گذاشت و گفت : " این خاک را به خاطر لیلی می بوسم و می بویم . " ما هم اگر پرده کعبه و قرآن و ضریح و درو دیوار مسجدالنبی و مسجد الحرام را می بوسیم یا بر سینه می گذاریم نه به این خاطر است که آنها را نافع و ضار می دانیم بلکه فقط از شوق به محبوب واقعی این چنین می کنیم قبول نمودند که اگر هدف این باشد اشکال ندارد .

احمد خیلی عصبی بود و یکسره می گفت : " اسمع ..... اسمع ..... " سوال می کرد و مهلت پاسخ نمی داد حرف می زد و اجازه نداشتی کلامش را قطع کنی و وقتی صحبت می کردی هر وقت دلش می خواست پا برهنه می آمد وسط کلامت ! و من آرام می خندیدم و دردل خدا را شکر می کردم می دانستم برای آنها فایده ای ندارد اما برای زیاد شدن ایمان خودم خیلی خوب بود حتی اینکه پذیرفتم پیش عالم مهم مکه بروم دلیل اصلی اش همین بود که بینم بزرگترهایشان چه می گویند ؟ آیا آنها شبهه هاشان قوی تر است یا همه همین اند و خلاص !؟

هنگام جداشدن عبدالله تا نزدیکیهای هتل همراهیم کرد و آنجا گفت که قاضی است ولی نخواسته به احمد بگوید همچنین ایمیل و شماره تلفن خواست ولی گفت من نمی توانم شماره ام را به تو بدهم چون برایم مشکلات دارد احمد هم هرگز این کار رانکرد جالب اینکه این دو حتی به هم نیز شماره موبایل ندادند و بیش از ده تماسی که احمد برای قرارها با من می گرفت با استفاده از تلفن های دیگران بود و هرکدام یک شماره ( این ها چقدر از ما می ترسند ) عبدالله می گفت شیوه احمد را نپسندیده و تو مپندار که همه ما این گونه ایم و ما شما را احترام می کنیم و از این دست حرف ها.

این را هم گفت که من با شیعیان زیادی سرو کارداشته ام ولی آن ها این گونه منطقی و آرام وارد مباحثه نمی شدند ( دوباره که این متن را می خواندم گفتم یک تعریف از خود نباشه این جا اضافه کنم دیدم آن هم تعریف از خود است حتی شاید همین جمله ها هم ... )

هنگام خداحافظی به او گفتم امیدوارم در بهشت با هم باشیم و البته منظورم رافهمید که برای هدایتش دعا کردم و ضربه آخر را وقتی دو قدم از او دورتر شده بودم زدم گفتم: "أنا أَحَبُّكَ" و او وارفت و البته خندید.

برایش از عمق دل دعا کردم که الهی هدایت شود تعصب و عنادش کمتر از دیگرانی بود که دیده بودم. در راه به این آیه شریفه می اندیشیدم "انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء و هو اعلم بالمهتدين" قصص ۵۶

\*\*\*

## سوق و سوغات

امروز بار دیگر برای سوغات خری! به سوق (با زار) رفتیم یا بهتر بگوییم به سوق سوق داده شدیم! اینجا برخی فروشگاههای بزرگ برای جلب مشتری سرویس رایگان دارند یعنی از مقابل هتل ها زائران را مجانی به فروشگاه می رسانند و از آنجا (البته اگر کیسه خرید آن فروشگاه به دست باشد!) مجانی به هتل می رسانند. و این بازاریابی جالبی است. نوعی بازاریابی تاکسی ای! (همیشه با منسوب کردن اسمهایی که آخرش یاء است مشکل دارم! شاید درست تر این باشد که بگوییم تاکسوی!) واقعا این ترفند های تبلیغاتی چقدر می تواند در سود آور بودن یک تجارت موثر باشد شنیدم یکی از شخصیت های مهم سیاسی عالم غرب گفته است: "اگر ۱۰ دلار می داشتم و می خواستم یک بساط کفاشی راه بیندازم یک دلار صرف تهیه لوازم و مواد مورد نیاز می کردم و ۹ دلار دیگر را برای تبلیغات هزینه می نمودم." به نظر می رسد دین ما زیاد با این مقوله به معنای رایج امروزی آن موافق نباشد چرا که برخی تبلیغات جز ترویج مصرف گرایی، مد زدگی، تجمل پرستی، راحت طلبی و اسراف ارمغان دیگری ندارند بگذریم از جملات متضاد با تعالیم دینی و مذهبی که در بسیاری از آنها (حتی در کشور خودمان) دیده می شود. بگذریم مثلا قصدمان سفرنامه نویسی است عجب کشکولی شد این سفرنامه.

\*\*\*

## الحمد لله على الولاية

امشب چهارشنبه شب مورخ ۸۶/۶/۱۴ ایمان و اعتقاد به اصول و مبانی شیعه اثنی عشری که برگرفته از مکتب وحی و اهل بیت است دو صد چندان شد! و الان که می نویسم صدای " الحمد لله على الولاية " را از تک تک سلول های بدنم چه واضح می شنوم . ( و شما هم که می خوانید بگویید الحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين بولاية اميرالمومنين على ابن ابيطالب و اولاده المعصومين ) با احمد که ان شاءالله خدایش هدایت کند! بعد از نماز عشاء قرار گذاشتیم که با هم سراغ یکی از بزرگترین علماء این فرقه برویم ماشین گرفته و به منطقه عوالی که در حدود ۱۰ کیلومتر با حرم فاصله داشت رفتیم، منطقه ای با خیابانهای عریض و خانه های وسیع و ویلایی.

از دری کوچک وارد خانه ای بزرگ شدیم که نما و ظاهرش سفید بود ولی بعد تر معلوم شد باطن سیاهی دارد . از حیاط بد شکل و نافرمان که رد شدیم بعد از گذشتن از روی چند پله جلوی در ورودی ساختمان چشمم به چندین جفت نعال افتاد ( دمپایی بسیار عربی با جایی اختصاصی برای انگشت شصت ) وارد شدیم سالنی بزرگ بود که در دو گوشه آن فرو رفتگی هایی به شکل دوزنقه وجود داشت و البته به غیر از دو ضلع آن بقیه دیوارها را کتابخانه هایی پر از کتب علمی و مذهبی پوشانده بود فکر کنم بیش از پنج هزار جلد کتاب بود . و در آن گوشه که کتاب و کتابخانه ای نبود مبلهای راحتی سبزرنگی به شکل مستطیل دورتا دور چیده شده بود و از همه چیز مهمتر و عجیب تر محتویات این مبل ها بود !!! بله حضرت شیخ در صدر مجلس با ریشی بلند و سفید جای داشت که برای راحتی بیشتر زیر پاهایش هم بالشی گذاشته بودند این همان شیخ " ربیع بن هادی المدخلی " بود که بسیاری از وهابیون شاگردیش را افتخار خود می دانند ملای وهابیت و درس خوانده و درس خوان پرور! از اوصافش بگذریم فقط همین را بگویم که چشمان ریز و صدای درشتی داشت و پلکهایش کمی افتادگی ، پایین ریش هایش هنوز از اثر آخرین حنایی که استفاده کرده بود کمی نارنجی می زد . دور تا دور مجلس حدود هجده نفر از شاگردان روی مبلهای سبزرنگ نشسته بودند و دست همه اشان کتاب صحیح مسلم بود بله مجلس مجلس صحیح خوانی بود .

ظاهر این شاگردان چقدر وهابی است! ریشهای بلند و پاچه های کوتاه!! ( یادش به خیر در سفر های قبل روزی یکی از نگهبانان یکی از درهای مسجد النبى با حالتی که تنفر از آن فوران می زد اشاره به پایین دشداشه بلندم کرد و گفت در روایت هست که مقداری از لباس که از نیمه ساق

بگذرد در آتش است من هم با خنده اشاره به ریشه‌های بلندش کردم و گفتم در روایت هست بلندی ریش انسان از یک مشت که بیشتر باشد نشانه حمق است و اینکه صاحب ریش احمق است! با عصبانیت گفت ما روایات شما را قبول نداریم من نیز خندیدم و گفتم: ما هم روایات شما را قبول نداریم!) قصدم از این پراگندگی بیان این بود که چرا متعصبین وهابی این قدر لباسهایشان کوتاه است.

از همان گوشه مجلس هر کدام از شاگرد ها چند روایت صحیح مسلم در باب نکاح را کامل و با ذکر تمام افراد سند و اختلاف روایات و حتی گاهی اختلاف نسخه ها می خواندند و شیخ گوش می داد و گاهی با صدای ضعیف عبارتی را تصحیح می کرد یا در مورد افراد سند چیزی می گفت و بیشتر اوقات شوخی می کرد و اطرافیان هم مثلاً!! می خندیدند. گاهی وقتها سر چگونه خواندن اسم یک راوی مدتی بحث می کرد و البته یکی دو بار هم به برخی روایات اشکال کرد و آنها را رد نمود.

چندین دقیقه هم به نام بردن و به خاطر آوردن نام همسران پیامبر گذشت و خلاصه مجلس خیلی از لحاظ علمی بالا بود! نکته عجیب برایم این بود که این ها با این که عرب حجاز هستند عبارت خوانیشان در بسیاری موارد از عبارت خواندن بسیاری از طلبه های خودمان ضعیف تر بود و از نظر مراعات قواعد نحوی و ادبیاتی بارها و بارها اشتباهات فاحشی در کلامشان یافت می شد.

بعد از تمام شدن مجلس صحیح خوانی ( البته نه یعنی تصحیح خواندن یا بهتر بخوانیم خودمان بلکه یعنی خواندن کتاب صحیح مسلم!) و قبل از متفرق شدن افراد مجلس احمد مرا با خود به نزدیک شیخ برد و مقدمه ای را که قبلاً با من هماهنگ کرده بود در مورد معرفی من و شمه‌ای از عقاید باطله‌ام و جوابهایی که او ارائه کرده بود خدمت شیخ گفت و بعد هم خواست که خود شیخ مرا هدایت کند که دیگر از دست او کاری ساخته نیست ( البته این را بگویم که احمد قبل از مقدمه از من اجازه گرفته بود که آیا اجازه می دهی من مقدمه چینی کنم و من هم قبول کردم به شرط اینکه واقعیت را بگویی و کم و زیادش نکنی و احمد هم از حق نگذریم جز در یکی دو مورد حرفهایم را درست بیان کرد و با انصاف مقدمه چید) عجیب در رفتار شیخ اینکه او تا فهمید ایرانی هستم هم عصبانی شد و هم قدری مضطرب و با نوح نوح بلندی پرسید: "ایرانی؟ أنت ایرانی؟" فهمیدم یا از ایرانی ها خیلی بدشان می آید و یا تر خیلی می ترسند! ( که در پایان جلسه فهمیدم همین گزینه "

ب" صحیح است.)



بعد شیخ ربیع شروع کرد به سوال کردن و به اصطلاح خودشان "جدال بالّتی هی أحسن" و من دیدم که الحمدلله عالیشان نیز هیچ ندارد و یک طلبه ساده ازپس تمامی شبهاتش بر می آید چه رسد به بزرگان و علماء حوزه .

شبهاتش در مورد شیعه همان هایی بود که بارها شنیده بودم و جواب داده بودم و البته بخش بیشتر کلامش را افتراء و تکفیر و تهمت و ابراز انزجار و نفرت تشکیل می داد .

پرسید: " آیا توخواندن و دعاء غیر خداوند را شرک می دانی یا خیر؟ "

گفتم: " فیه تفصیل " یا همان بستگی دارد خودمان .

گفت: " چطور؟ "

گفتم: " اگر به نیت عبادت و خضوع در مقابل خالق باشد عبادت غیرخدا و شرک است اما اگر مانند این باشد که تو در خیابان به دوستت می گویی "یا فلانی ساعدنی!" (کمکم کن ) این قطعاً شرک نیست و الا خودتان نیز مشرک خواهید بود .

گفت: " آن فرق می کند آن خطاب به احیاء است و لکن شما خطاب به اموات می کنید و می

گویید یا علی ، یا زهرا ، یا حسین."

گفتم: " ما آنها را زنده می دانیم همان گونه که شما خطاب به پیامبر می کنید و سلامش می دهید و این کار را در هر نماز تکرار می کنید و بعد آیه " و لا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربّهم یرزقون " را برایش خواندم .

می گفت: " این حیات برزخی است نه حیات دنیوی و ما از حیات برزخی هیچ نمی دانیم ."

با لبخند و آرامش گفتم: " ما از حیات برزخ خیلی چیزها می دانیم !"

عصبانی تر شد و برافروخته تر گفت: " شما مشرک هستید! "

و من سعی می کردم آرام باشم و این خیلی در حق به جانب بودنم تاثیر گذار بود . از موضوع بحث خارج شد و شروع کرد به افتراء ات و تهمت هایی در مورد دولت و سیاست های ایران و این که در ایران روزانه چقدر از اهل سنت را می کشند و دار می زنند و ...

گفتم: " شیخنا! اهل سنت در مجلس نمایندگان ایران چندین نماینده دارند."

می گفت: " دروغ می گویی و تقیه می کنی !"

و در تمام این مدت شاگردان شیخ چه نگاههایی حواله ام می کردند البته برخی با لبخند و اشاراتی می خواستند دلم را به دست آورند و از طرف شیخ به خاطر رفتارش عذرخواهی کنند .

در بخشی از صحبتها گفت: " شما علی و فاطمه و حسین را می پرستید "

سرم را پایین انداخته و گفتم: " والله العلی العظیم نحن نشهد انه لاله الاالله الها واحدا احدا فردا صمدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و لانعبد علیا و لا فاطمه و لا حسینا بل نراهم عبادا لله "

و همین جمله در تلطیف مجلس و مهربانانه تر شدن نگاه ها خیلی تاثیر گذار بود .

در ابتدای هنگام صحبت فقط دستهای شیخ می لرزید اما در ادامه تمام بدنش شروع به لرزیدن کرد و اصلا نمی توانست صحبت کند و من همچنان سعی می کردم با آرامش و لبخند با شم .

بعد از همه تهمت ها و تکفیرها جمله تاثیر گذار همیشگی را استفاده کردم گفتم: " شما مثلا عرب هستید و معروف و موصوف به اِکرام ضیف و اِطعام ضیف و حال اینگونه با مهمانی که نزد شما آمده برخورد می کنید آیا پیامبر هم همین گونه بود آیا در سنت رسول اینگونه به شما تعلیم داده شده ؟ "

عصبانی گفت: " تو مهمان نیستی تو کافر هستی ! "

و خدا را شکر که در آن لحظه روایتی زیبا در ذهنم نقش بست که نزد اهل سنت نیز مقبول است

گفتم: " قال النبی (صلی الله علیه و آله) : اکرموا الضیف و لو کان کافرا "

این را که گفتم عصبانی از جایش بلند شد و در حالی که لرزش بدنش بیشتر شده بود با غرولند و دری وری مجلس را به سمت یکی از درهای گوشه اتاق ترک کرد و چقدر باید الحمد لله علی الولایه گفت .

بعد از جلسه هم دوره ام کردند برخی با برخوردی خوب قصد داشتند بگویند ما مهمان را احترام می کنیم و برخی از مرید های شیخ با عصبانیت می خواستند ببینند در موبایلم چیزی از مجلس ضبط نکرده باشم این کارشان خیلی برایم جالب بود یعنی می ترسیدند محتوای این مجلس به بیرون درز کند . یکی از اهالی مجلس که جوان قد بلند و سفید رویی بود به نام " بلال " همراه من و احمد چند قدمی در خیابان آمد و می خواست منطقی و استدلالی وارد بحث شود که شخصی با ماشین جمز مدل بالا آمد و به او گفت: " خله یذهب الی جهنم " ( یعنی ولش کن بره به جهنم ) و من با خنده دستم را برایش بلند کردم و بلند تر گفتم : شکرا یا اخی ! شکرا ! معلوم شد برادر بزرگتر بلال است و ترسیده بلالش از دستش برود! و احمد چقدر خواهش می کرد و به بلال می گفت : " بالله علیک ( یا همان تو را به خدا ) مرا علیه این مرد یاری کن تا خدا اجرت دهد " اما برادرش نگذاشت و او را برد . بعد از مجلس احساس خوبی داشتم احساس زیبای اطمینان به آنچه بدان معتقد بودم در مجلس و نزد شیخ هم با صراحت گفتم : " الحمد لله ما زددت الا ایمانا و تصدیقا بما کنت علیه " ( شکر خدا

ایمان و تصدیق بر آن چه بدان عقیده داشتیم بیشتر و زیاد تر شد ( و همین جمله چقدر آن ها را عصبانی می کرد . البته بعد ها فهمیدم چقدر خدا لطف کرده که برایم مشکلی پیش نیامده و کارم چقدر می توانسته خطرناک باشد . احمد هم در مسیر برگشت مدام به پشت سرش نگاه می کرد و می گفت : " نترس تو در امان منی ! " ساعت از یک گذشته بود که به هتل رسیدم و باز هم زمزمه لبم " الحمد لله علی الولایه " است و چه سبکی و لطافتی در وجودم حس می کردم . و باز هم خدای کریم را بر نعمت هدایت سپاسگزارم . " الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله " یا علی ! به کوری چشم اینان مددی

\*\*\*

## فلکه " آب "

اینجا هم مشکل دو اسمی بودن خیابانها و میادین وجود دارد دنبال " شارع الملك عبدالمجید " می گشتم فهمیدم اسم قدیمی اش بین مردم رایج است یعنی شارع الحزام و حق هم داشتند حزام از ملک عبدالمجید خیلی راحت تر تلفظ می شود در کشور خودمان هم مسوولین این امر بد نیست به این نکته توجه کنند که در اسمهای جدید سهولت تلفظ نیز باید مد نظر باشد مثلا اسم میدان " آب " مشهد را گذاشته اند میدان " بسیج مستضعفین " خوب چه کسی لفظ " آب " را که مثل آب خوردن است می گذارد می گوید " بسیج مستضعفین " همچنین در کرمانشاه میدانی را دیدم که اسم قدیمی اش " آریا " بود و اسم جدیدش " شهید گمنام " اینجا هم همان مشکل وجود داشت نمونه های دیگری نیز هست که توجه بیشتر مسئولین رامی طلبد به نظر می رسد می توان از اسمهای زیبا ، ارزشی و در عین حال روان تری استفاده کرد . ( این هم بخش اصول شهر سازی سفر نامه !!! )

\*\*\*

## روژه اک با چشمهاک درشت !

شب جمعه ۸۶/۶/۱۶ آخرین شب سفرمان است و چقدر شب های آخر زود تمام می شود قرار است ساعت دو و نیم صبح از هتل راهی جده شویم و به همین خاطر تصمیم گرفتیم با رفقا به حرم برویم . شب آخر را در حرم بیتوته کنیم شاید فرجی شود ! در راه و نزدیک حرم تلفنم زنگ زد و باز هم

احمد بود و باز هم پی گیر هدایت من اصرار داشت مرا از شرک جلی نجات دهد گفتم : " حاضری مباحله کنی ؟ "

گفت : " چی مرا به مباحله دعوت می کنی ؟ "

گفتم : " آری " مکث کرد پرسیدم : " تخاف ؟ " ( می ترسی ؟ )

گفت : " نه از چه بترسم ؟ "

دعایی خواندم و گفتم از خدا می خواهم اگر بر باطل هستی و استعداد و زمینه هدایت نداری خداوند بلایی بر سرت بیاورد که برسر احدی نیاوره ؟ " و اونیز همین را برایم از خدا خواست !

در ابتدای صحبت کلی از ماجرای شب گذشته علیه او استفاده کردم و پرسیدم این است معنای " ان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ... "

سماجت و تلاشش در راه باطلی که داشت برایم عجیب بود فقط هزینه رفت و آمدهای هر شب از جده به مکه اش را که حساب می کردم می دیدم واقعا در این مسیر وجدان کاری بالایی دارد بگذریم از چندین جلد کتاب و جزوه و هزینه تماسهای مکرر و دیگر خدمات پیش و پس از فروش ! چنین روحیه ای را از خدا برای همه مبلغین خودمان می خواهم

گفتم همه مبلغین چون خیلی ها را می شناسم که همین روحیه را در راه حق دارند رفیقی دارم که عشقش تبلیغ در دور افتاده و محروم ترین نقاط کشور است و در این مسیر واقعا تلاش می کرد بحمدالله موفق هم بود تعداد زیادی طلبه مثل خودش مخلص را هم همراه خود نموده است و همه ساله کارشان پیدا کردن جاهایی است که اسمشان روی نقشه های خیلی درشت هم دیده نمی شود . زیباترین بخش کارشان هم قسمت " لا اسئلكم عليه اجرا " ی تبلیغشان است . و حتی بالا تر نه تنها به دنبال درآمد از این راه نیستند که از جیب خود هم در این راه هزینه می کنند . یادم هست روزی در مجلسی همین عزیز خطاب به رفقا گفت : " آقایون یه پولی جمع کنید یا اگر سراغ دارید اعلام کنید بریم بگیریم می خواهیم بریم تبلیغ " و چقدر فرق است بین پول جمع کردن برای خرج در منطقه تبلیغی و رفتن به تبلیغ برای پول در آوردن و چقدر زشت است اگر مبلغی در نیت رفتن به یک نقطه ذره ای جنبه های مادی و مالی رادر نظر بگیرد . این آقای رفیقمان جاهایی را برای تبلیغ انتخاب می کرد که در طول تاریخ تمدن منطقه رنگ روحانی به خود ندیده بود به همین خاطر در برخی موارد حتی تحویلشان هم نمی گرفتند اما اگر کسی در تکبیره الاحرام تبلیغش قصد قربت داشته باشد از این ناملايمات سست نشود .

می گفت در برخی مناطق ظهر ماه مبارک رمضان سفره اطعام پهن می کردند و ولیمه عروسی می دادند و جالب اینکه از حاج آقا هم برای شرکت در مراسم رسماً دعوت می کردند .

یک بار تعریف می کرد : از یکی از ظاهر الصلاح های منطقه که مثلاً متدینشان هم بود پرسیدم : شما تا به حال " روزه " گرفته اید ؟ او هم پس از قدری تأمل گفته بود: "حاج آقا راستش من تا حالا نگرفتم اما پدرم یک بار گرفته بود که چشمهای خیلی بزرگی داشت !!!"

نگو بنده خدا فکر کرده روزه نوعی جانور است و روزه گرفتن نوعی شکار!

اینها را گفتم که دلداری باشد برای دل خودم و دل صاحب چشمانی که شاید بعد ها روی این سطور حرکت کند که آری در میان اهل حق هم با وجدان پیدا می شود ولی ای کاش " و قلیل ما هم " نباشند و " زادالله النعم..."

\*\*\*

## نگاه آخر

شب آخر مسجدالحرام ، هم خیلی سخت بود و هم خیلی شیرین .

دلت می خواست فقط گوشه ای بنشینی و زیباترین صحنه عالم را که در اینجا می شد دید در قاب ذهن توری ضبط کنی که هرگز فراموش نشود . نگاه به کعبه دل آدم را عجیب بیچاره می کند . چقدر زیباست این صحنه و چقدر زیباتر است آن صحنه آفرین .

گوشه ای می نشینی و چشمانت را زیر ناودان طلا روی پرده زیبا و معطر بیت العتیق به میهمانی خدا می فرستی و چقدر دلت می خواهد یک شب دیگر هم در آغوش خود خودش بمانی .

اینجا اگر هوای دلت را نداشته باشی و چشم برهم زدنی رهایش کنی در میان امواج طواف کننده ها غلت می خورد و هفتاد شوط دورخانه محبوب می رقصد و نمازطواف دل دو رکعت اشکی است که گونه هایت را خنکای عشق می بخشد نمازی که تکبیره الاحرامش در مژه های حیران است و سلامش در سنگفرش همیشه سپید مسجد و ای کاش دوباره و صد باره برگرداند مرا ، و ای کاش انتظار برگشتنم به ماه و سال نکشد و ای کاش و ای کاش ....

اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کلّ عام .

اینجا خیلی از صاحب خانه حج تمتع می خواهم و می دانم عمره تصویر محوی است از عظمت و لذت حج و اگر عکس این است اصل چه خواهد بود . امتیاز اعمال حج حضور صاحب دل

صاحب‌دلان است حتما عطر حضور پر از نور او در میان حاجی‌ها دل‌ها را به سوی محبوب حقیقی می‌فرستد. آرزو به دل نماند هر که آرزویش عبادت در جوار آقای عالم است

آمین یا ربّ العالمین

شب‌های آخر همیشه زودتر تمام می‌شود و تو می‌مانی و هوای برگشتنی که با تو خواهد بود. دوباره که این جملات را می‌خواندم با خود گفتم بگذار نامه این سفر در همین مسجدالحرام تمام شود مثل خیلی از پروازها که در اوج به پایان می‌رسد.

وجه "ختامه مسک" زیبایی است توصیف حرم محبوب در شب آخر سفر. بگذار دل‌ها مشتاق شود و غرق آرزو شاید به اینجا که برسند دعایی کنند برای دل خودشان و برای این بنده محتاج خدا. بگذار آخرین جملاتی که از این دل‌نوشته‌ها به میهمانی چشم‌ها می‌رود یادآور پرده با شکوه خانه خدا باشد تا همه زیر ناودان طلا برویم و برای آمدن صاحبمان دعا کنیم:

"اللّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالْعَافِيَةَ وَالنَّصْرَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ"